



دهخدا و سه گام تا محافظه کاری

پژوهشی روزنامه صبور اسرافیل چاپ سوئیس در گفت‌وگو با دکتر سهراب یزدانی *

◆ یوسف ناصری

آقای دکتر یزدانی، اخیراً کتاب «صوراسرافیل: نامه آزادی» به قلم شما به چاپ رسیده است. چرا این نشریه را «نامه آزادی» دانسته‌اید و کلمه دیگری به آن اضافه نکرده‌اید؟ آیا واقعا دغدغه اصلی و بنیادی این نشریه، آزادی بوده است؟

خیر؛ برای پاسخ به این سوال، تصور می‌کنم که باید ما به دو نکته توجه بکنیم. یکی ماهیت مشروطیت ایران یا ماهیت انقلاب مشروطیت است و از سوی دیگر محتوای مقاله‌های هفته‌نامه صوراسرافیل است.

برداشت من این است که ایرانیان در خلال جنبش مشروطه خواهی، هدفشان این بود که نظام خودکامگی دیرپایی را که در ایران وجود داشت، سرنگون کنند و به جای آن نظام جدیدی را ایجاد کنند که بر پایه قانون مدون استوار شده بود. در این نظام جدیدی که آنها می‌خواستند برقرار کنند یک رشته آزادی‌هایی حق مردم شناخته می‌شد مثل آزادی اندیشه، آزادی پخش اندیشه و آزادی ایجاد تشکل‌های سیاسی و اجتماعی و مانند آن.

به طور خلاصه تصور می‌کنم بتوانیم بگوییم که مشروطیت به دنبال دستیابی به اهداف و آرزوها و سودهایی بود که در فراسوی آنها نظام آزادی قرار می‌گرفت. یک مورد هم شاید بد نباشد در اینجا

* استاد تاریخ دانشگاه تربیت معلم و نویسنده کتاب «صوراسرافیل: نامه آزادی»

بگویم و یک مقدار به حاشیه بروم و آن، این است که در چند سال اخیر، برخی از نویسندگان و تاریخ‌نویسان آمده‌اند و مطلب را به این ترتیب بیان کرده‌اند که آن چیزی که ایرانیان در دوره مشروطه می‌خواستند، کسب آزادی نبود، بلکه رهایی از دام خودکامگی بود. گروهی دیگر هم بدون نقد و بررسی تاریخی و بدون مراجعه به آثار دوره مشروطیت، این حرف را پذیرفته‌اند و مرتب این موضوع را تکرار کرده‌اند.

هابز (۱۶۷۹-۱۵۸۸) اندیشمند برجسته بریتانیایی، آزادی را نبود مانع بیرونی تعریف کرده است. بعدها اندیشمندان دیگری آزادی را به دو حوزه آزادی منفی و آزادی مثبت تفکیک کردند و آزادی منفی را همان نبود مانع مورد نظر هابز تعریف کردند. آیا به نظر شما برخی در واقع دارند می‌گویند که مردم ایران در دوره مشروطه، آزادی را فقط در معنای محدود و اولیه و منفی نبود مانع دنبال می‌کردند؟

بله؛ اما من نمی‌توانم این گفته را به آسانی بپذیرم. یک دلیل من این است که هیچ مورخ دوره مشروطه نمی‌تواند با قاطعیت بگوید که مشروطه خواهان ایرانی، یکپارچه بودند و همه آنها معتقد به یک اندیشه خاص بودند و یا آن اندیشه را داشتند یا همه آنها به دنبال این یا آن هدف بودند. مثل هر انقلاب و جنبش گسترده و بزرگ دیگری، گروه‌های مختلف مشروطه‌خواه در ایران هم وجود داشتند. همه اینها اندیشه‌ها و هدف‌های گوناگونی را دنبال می‌کردند. ما می‌توانیم این نکته را بگوییم که یک اندیشه خاص یا برنامه خاص بر مجموع جریان مشروطه‌خواهی سنگینی می‌کرد. حالا به اصطلاح جنبه گفتمان چیره را در این دوره پیدا می‌کند و اما اگر توجه کنیم مواردی را می‌بینیم که مردم برای کسب آزادی‌ها مبارزه می‌کردند. مثلاً وقتی که متمم قانون اساسی مشروطه تدوین شده اما هنوز به تصویب نرسیده بود مبارزه‌هایی دیده شد. در همین متمم قانون اساسی هست که یک رشته آزادی‌ها به مردم داده می‌شود و ما اطلاع داریم مبارزه برای تصویب این متمم به صورت یک جنبش عمومی درمی‌آید؛ نه تنها در تهران، بلکه در شهرهای دیگر هم.

می‌شود بگوییم که مردم عادی دنبال مشکلات روزمره مثل مشکل مالیات و ظلم کارگزاران دولت بودند و نخبگان و آزادیخواهانی مثل دهخدا عمدتاً دنبال آزادی اندیشه و بیان بودند؟

وقتی این سوال مطرح می‌شود در ادامه می‌توان پرسید که آیا این موضوع در مورد سایر انقلاب‌ها صدق نمی‌کند؟ یعنی در همه انقلاب‌ها، بالاخره توده‌های مردم وجود دارند که معمولاً به دنبال حل مسائل و مشکلات روزمره و اقتصادی خودشان هستند و می‌خواهند مشکلات دامنگیر خودشان را حل کنند.

به بیان دیگر در خیلی از انقلاب‌ها کارگران و دهقانان و حتی قشرهای متوسط به دنبال حل این نوع مشکلات هستند و می‌خواهند از شرایط زندگی بهتری برخوردار باشند و مسائلی همچون

آزادی و حقوق مختلف، عمدتاً در ذهن روشنفکران جامعه متبلور می‌شود. اما حرف بر سر این است که آنچه روشنفکران می‌اندیشیدند به صورت شعار جنبش و انقلاب در می‌آید و توده مردم تصور می‌کنند که اگر این شعارها را، بپذیرند و این هدف‌ها را می‌توانند به خواسته‌های اساسی خودشان هم دست پیدا کنند.

کل شماره‌های سی و دوگانه صور اسرافیل چاپ تهران در زمان سلطنت محمدعلی شاه منتشر شد. قبل از آن در دوره سلطنت مظفرالدین شاه آزادی بیان و اندیشه پذیرفته شده بود. . . .

نه؛ پذیرفته نشده بود.

به هر حال تا حد زیادی مطبوعات در داخل کشور چاپ می‌شدند. در واقع قبل از پیروزی انقلاب مشروطه، آزادی‌هایی در زمینه بیان و نشر داده شده بود. من با این گفته موافق نیستم.

حداقل نشریاتی چاپ می‌شدند. در حالی که در دوره ناصرالدین شاه، چنان وضعی نمی‌توانست اتفاق بیفتد. شما چه نشریاتی را در نظر دارید.

نشریاتی که قبل از انقلاب چاپ شدند، مثل تربیت. به هر حال، چاپ این نشریات بهتر از چاپ نشدن آنها بوده است یا نه؟

بله؛ اما تربیت بحث سیاسی مطرح نکرده. درست است که ما اگر بخواهیم دوره مظفرالدین شاه (مظفری) را با دوره ناصرالدین شاه (ناصری) مقایسه کنیم متوجه می‌شویم که بند و بست حکومت استبدادی، یک مقدار کاسته شده و شل شده. یعنی یک مقدار آزادی بیشتری به مردم داده‌اند یا مردم به دست آورده‌اند. چون حکومت داشت رو به سمت ضعف می‌رفت.

حتی بعضی از نشریات فارسی زبان چاپ خارج مثلاً در مصر و هند، ادامه انتشارشان را در تهران دوره مظفرالدین شاه از سر گرفتند.

من که روزنامه‌های قبل از مشروطیت را نگاه می‌کنم هیچ‌کدام نتوانسته‌اند در مورد مسائل سیاسی جامعه و در مورد مسائل سیاسی جامعه یا در مورد حقوق مردم و خواسته‌های مردم و حتی گرفتاری‌های عادی مردم چاپ کنند. چون معمولاً دچار سانسور می‌شدند یا خودسانسوری می‌کردند. البته نسبت به دوره ناصر، فضا بازتر شده بود، اما باز هم مسائلی وجود داشت و روزنامه‌نگاران درگیر آنها بودند. من نمونه‌ای در کتابم آورده‌ام از روزنامه‌های دوره قبل از مشروطیت مثل روزنامه نوروز که ناظم الاسلام کرمانی منتشر می‌کرد. این روزنامه، هیچ چیز قابل توجهی چاپ نمی‌کرد.

پس همان نشریات فارسی‌زبانی که در خارج از کشور چاپ می‌شدند مثل اختر و قانون،
جالب‌تر از مطبوعات داخلی بودند؟

آنها با دست بازتری می‌توانستند به مسائل مردم توجه کنند و برخی از گرفتاری‌ها و خواسته‌های مردم را در صفحه‌های خودشان منعکس کنند. البته آنها هم گرفتار مسائل دیگری بودند. آنها هم تماس مستمر و مستقیمی با ایرانی‌ها نداشتند و به راحتی هم نشریات آنها وارد ایران نمی‌شد و در دسترس مردم قرار نمی‌گرفت.

شاید از بین اینها فقط بتوانیم جبهه‌های المیتین را نام ببریم که یکی از موفق‌ترین نشریات چاپ شده در خارج از کشور بود. آن روزنامه به علل مختلف مثلاً شکایت گروه‌های بازرگان کشور را در صفحه‌های خودش چاپ می‌کرد و همین‌طور از مشکلات مردم صحبت می‌کرد. این روزنامه نسبتاً راحت‌تر وارد کشور می‌شد و براساس خاطرات مختلفی که وجود دارد بیشتر، خوانده می‌شد و البته به صورت مخفیانه.

اگر باز به موضوع اصلی مورد نظر برگردیم می‌خواهم دقیقاً بدانم چرا اسم نامه آزادی را بر
کتاب خود گذاشتید؟

یکی این بود که مرتبط با ماهیت مشروطیت ایران می‌شد و بالاخره گروه‌هایی از مردم، خواسته آزادی را داشتند. اما من باز اعتقاد دارم که حتی زمانی که مشروطیت برقرار می‌شود و روزنامه‌هایی منتشر شد، این روزنامه‌ها نتوانستند خواسته‌ها و آرزوهای مردم را وارد صفحه‌های نشریه خودشان کنند و بازتاب بدهند. البته علل مختلفی برای این وضع می‌توان ذکر کرد. مرحوم محیط طباطبایی اعتقاد داشت که روزنامه‌نگاران آن دوره در حرفه خودشان تخصص نداشتند و واقعاً نمی‌توانستند روزنامه‌نگار حرفه‌ای باشند. در عین حال در همان زمان شیخ سانسور دولتی روی روزنامه‌ها هم سنگینی می‌کرد. هنوز فضای آزادی در جامعه جا نیفتاده بود و بسیاری از روزنامه‌نگاران، دید سیاسی محافظه‌کارانه‌ای داشتند و ملاحظات متعددی را در نظر می‌گرفتند.

روزنامه «مجلس» یکی از برجسته‌ترین روزنامه‌های آن دوره است تا قبل از این که صوراسرافیل در تهران منتشر شود. قرار بود که روزنامه مجلس، همه مذاکرات نمایندگان مجلس را بدون ممیزی و سانسور چاپ کند. اما وقتی این روزنامه را مطالعه می‌کنیم می‌بینیم که از چند ساعت مذاکرات مجلس در یک روز، فقط مطالبی در حد چند دقیقه صحبت نمایندگان چاپ کرده است. معمولاً همان مذاکرات و صحبت‌ها هم بدون سر و ته و بریده بریده منتشر شده، بعضی وقت‌ها هم جملات بی‌معناست.

در عین حال اگر مطالب همین روزنامه مجلس را با روزنامه‌های دیگر از جمله روزنامه انجمن
تبریز مقایسه کنید می‌بینید که در آنجا سخنرانی از همان نماینده چاپ شده ولی با تفصیل بیشتر به

انتشار رسیده. همین موضوع نشان می‌دهد که خود روزنامه مجلس هم گفت و گوها و مذاکرات نمایندگان مجلس را سانسور می‌کرده. زمانی هم هست که البته به درخواست خود نمایندگان، نام سخنرانان را در روزنامه مجلس منتشر نکرده‌اند.

در چنین فضایی بود که روزنامه صوراسرافیل منتشر شد. در ضمن دغدغه نویسندگان و گردانندگان صوراسرافیل، مسئله آزادی نبود. اما به اعتقاد من، هدف یا آرزوی آنها این بود که در ایران، یک جامعه پیشرفته، پویا و عقل‌گرا به وجود بیاید و هدف‌شان این بود که ایرانیان را به چنین جامعه‌ای برسانند. تصور می‌کردند تا زمانی که آن نظام کهن موجود شکسته نشود یعنی تا نظام قبل از مشروطیت کاملاً از بین نرود ایرانیان امکان پیشرفت نخواهند داشت. نظام کهن چند پایه استوار داشت که یکی از این پایه‌ها عبارت بود از خودکامگی سیاسی یا همان استبدادی که وجود داشت. پایه دوم، نظام اقتصادی مسلط بر جامعه بود که زمینه‌ای بر پایه کشاورزی بزرگ و روابط ارباب-رعیتی داشت و همین‌طور عقب‌ماندگی فکری ایرانیان که طی سده‌ها با سنت‌های اجتماعی درهم آمیخته بود.

باز به اعتقاد این نویسندگان و گردانندگان، این جامعه جدید هنگامی می‌توانست شکل بگیرد که آن پایه‌های نظام کهن کاملاً قطع بشود. چطور باید این قطع بشود و به چه صورت باشد؟ در این مسیر برای اینکه به آن اهداف برسیم نویسندگان روزنامه صوراسرافیل معتقد به نوعی نظام آزادی راستین بودند.

به همین علت هم، اینها شروع می‌کردند به مبارزه با سردمداران سیاسی و متولیان فکری موجود و در این راه گام برداشتند. به اعتقاد من، گام‌هایی که اینها برداشتند در راه آزادی ایرانیان بود. باز معتقدم که هیچ‌یک از نشریات دوره مشروطیت و در دوره مجلس اول (۸۷-۱۲۸۵ شمسی) نتوانست مانند صوراسرافیل پیگیرانه در این راه گام بگذارد. به این دلایل بود که من اسم کتاب را «صوراسرافیل: نامه آزادی» گذاشتم.

امروزه در اندیشه سیاسی دو تعبیر «آزادی منفی» و «آزادی مثبت» رایج شده است. آزادی منفی همان چیزی بود که هابز اندیشمند بریتانیایی در نظر داشت و آن را «نبود مانع» می‌دانست ولی آزادی مثبت، جنبه ایجابی آزادی را در جهت شکوفایی استعدادها در نظر دارد. آیا نظام آزادی راستین مورد تبلیغ صوراسرافیل بر جنبه دوم یا مثبت هم دلالت داشت یا به آزادی منفی که رفع استبداد بود محدود می‌شد؟

جدیداً متداول شده که می‌گویند مشروطه خواهان ایرانی فقط با آزادی منفی آشنا بودند. من خودم با چنین چیزی موافق نیستم. به نظر من، حداقل بخشی از روشنفکران عصر مشروطیت می‌دانستند که به دنبال چه آزادی‌هایی هستند و از نظر خودشان، چگونه باید برای این مسئله مبارزه کنند.

این مسئله شامل خود هفته‌نامه صوراسرافیل هم می‌شد. کسانی مثل دهخدا و میرزا جهانگیرخان شیرازی و برخی دیگر از نویسندگان روزنامه که مادقیقا اسامی آنها را نمی‌دانستند که چگونه آزادی می‌خواهند و چه آزادی‌ای باید در جامعه ایران برقرار شود.

نظام آزادی راستین، دقیقا به چه معناست؟

نوعی نظام که از نظر اقتصادی به سوی برابری بین مردم پیش برود. از نظر اجتماعی و سیاسی دارای بیشترین مشارکت برای مردم باشد و حقوق مردم از طریق یک سلسله قوانین کاملا مشخص که نمایندگان مردم آمده‌اند و تصویب کرده‌اند و بر اجرای آنها هم نظارت دارند، تضمین شده باشد.

پس تا حدی مشخص شده بود که نویسندگان صوراسرافیل چه می‌خواهند؟

البته تا حدودی که شما هم به آن اشاره کردید.

روزنامه یا هفته‌نامه صوراسرافیل چاپ تهران در مجموع در ۳۲ شماره چاپ شد ولی صوراسرافیل چاپ ایوردون سوئیس فقط محدود به انتشار ۳ شماره گردید. آقای دکتر، شما در کتاب خود شماره‌های روزنامه چاپ سوئیس را «هم‌سنگ» چاپ تهران آن نمی‌دانید. آیا این هم‌سنگ نبودن به باور شما، ناشی از این است که در زمان انتشار روزنامه در سوئیس، فقط دهخدا نویسنده آن بود و به تنهایی مطالب آن را می‌نوشت و آماده می‌کرد؟ یعنی دهخدا تنها نویسنده روزنامه می‌شود و دیگر از آن همفکری در روزنامه چاپ تهران خبری نیست؟

به هر حال مهم است. حتما شما هم به پیشگفتار کتاب من اشاره دارید.

در کتاب، شما آورده‌اید که صوراسرافیل چاپ سوئیس، هم‌سنگ با شماره‌های چاپ تهران نیست. . . .

من معتقدم که صوراسرافیل چاپ سوئیس نتوانست هم‌سنگ روزنامه چاپ ایران باشد. به همین دلیل، من در کتابم فقط در یک یا دو مورد به آن ۳ شماره چاپ سوئیس اشاره کردم و البته به صورت کوتاه. من به این شکل به قضیه نگاه می‌کنم که شرایط سیاسی و اجتماعی دوره مجلس اول یعنی زمانی که صوراسرافیل در تهران منتشر می‌شد با شرایط انتشار این نشریه در ایوردون سوئیس بسیار تفاوت داشت. یعنی در دوره مجلس اول، مبارزه شدید اجتماعی وجود داشت. اما در دوره استبداد صغیر که دوره دوم روزنامه چاپ می‌شود اصلا شرایط به صورت دیگری چرخیده و به همین دلیل این شرایط بر صوراسرافیل، تاثیر گذاشته است.

گروه ناشر جدید روزنامه هم به غیر از دهخدا چندان سختی با گروه ناشر دوره تهران ندارند و متفاوت شده و تغییر کرده‌اند. به اعتقاد من، دهخدا هم دیگر دهخدای تهران نیست.

قاعدتا بعد از گذشت زمان، دهخدا بایستی از نظر فکری پخته‌تر شده باشد؟

ولی به هر حال، مسائل دیگری هم در کار است در روزنامه چاپ سوئیس. روزنامه صوراسرافیل چاپ تهران، دارای سه بخش اصلی است. یعنی یک بخش مقاله‌ها و سرمقاله‌ها بود. بخش دوم، اخبار تلگرافی ایالات و ولایات بود و معمولاً رشته مقالات چرند پرند. این تقسیم‌بندی در صوراسرافیل چاپ تهران وجود داشت. اما در سه شماره صوراسرافیل چاپ سوئیس، اخبار ایران وجود ندارد و در واقع تلگراف‌هایی که می‌آمد، وجود دارد.

به نظر می‌آید جنبه سیاسی روزنامه صوراسرافیل چاپ سوئیس بر جنبه خبری و سایر جنبه‌هایی که مدعی بوده، غلبه کرده است. چون ادعا شده بود که روزنامه در حوزه‌های سیاسی، تاریخی و اخلاقی مطلب چاپ خواهد کرد ولی ظاهراً وجه سیاسی، برجسته می‌شود.

بله؛ یک تفاوتی که وجود داشت این بود که در صوراسرافیل چاپ سوئیس، اخبار ایالات و ولایات وجود ندارد. نمی‌توانست هم وجود داشته باشد. در روزنامه چاپ سوئیس، یک رشته مقاله و سرمقاله است و به‌طور معمول تلگراف‌های مراجع تقلید نجف چاپ می‌شود و ستون چرند پرند.

سرمقاله‌ها همان‌طور که اشاره کردید، کاملاً سیاسی هستند و به شدت هم مخالف محمدعلی شاه موضع گرفت. در ستون چرند پرند هم همین محتوا را می‌بینیم. یعنی این ستون چرند پرند، کاملاً ضد محمدعلی شاه است.

در صوراسرافیل چاپ سوئیس، انتقادهای اجتماعی هم مطرح شده و به نوعی به باورهای مردم نقد دارد. از جمله می‌گوید وقتی مردم تب دارند، به فکر درمانش هستند و وقتی بیماری وبا یا طاعون شیوع پیدا می‌کند همین افراد این بیماری‌ها را به امور ماوراءالطبیعه نسبت می‌دهند. دهخدا این موضوع را مطرح می‌کند تا نتیجه‌گیری سیاسی داشته باشد و بحث را مرتبط با سلطنت می‌کند. یعنی نقد اجتماعی به صورت کمرنگ شده، همراه با بحث سیاسی طرح می‌شود...

بله؛ درست است. اما اگر دقت بکنید در همین چرند پرند چاپ سوئیس، ظرافت قلم دهخدای تهران وجود ندارد و یک مقدار رنگ باخته. علتش هم این است.

دهخدا در همین دوره چاپ سوئیس گفته که من پنج ماه است مقاله چرند پرند ننوشته‌ام ولی چون ترک عادت موجب مرض است، پس من نوشتن چرند پرند را شروع کردم.

من به یک صورت دیگر هم به این موضوع نگاه می‌کنم. به این ترتیب که در تهران، مطالب سیاسی زمانی که می‌خواست مطرح بشود احتیاج به مقدمه و پرده‌پوشی داشت و نمی‌توانست

به راحتی در مورد پادشاه صحبت کند. اما در سوئیس، نیازی به این پرده‌پوشی نیست. بنابراین دهخدا، خیلی راحت و آشکار می‌تواند حرفش را بزند.

طنز زمانی واقعا طنز است که یک مقدار در پرده پوشیده باشد و گرنه حالت فکاهی پیدا می‌کند. یعنی این هم تاثیر دارد روی نحوه نگارش دهخدا در سوئیس. چون به هر حال طنز به طور معمول جنبه اجتماعی و سیاسی دارد و معمولا هدفمند است یعنی یک نوع آمال و آرزوی سیاسی، اجتماعی و فکری در آن نهفته است. کسی که طنز را می‌نویسد معمولا می‌خواهد حرف جدی بزند و آرزوی خیلی جدی دارد. اما چون به دلایل مختلف نمی‌تواند یا نمی‌خواهد این حرف‌ها را به زبان جدی بگوید روی به طنز می‌آورد. در فکاهی صرفا می‌خواهند مخاطب را بخندانند. یعنی حرفی زده شود و تمام بشود. بنابراین چنین تفاوتی بین طنز و فکاهی وجود دارد.

این حالت ضعف نشریه صوراسرافیل چاپ سوئیس، می‌تواند ناشی از این باشد که دهخدا از شوک کشته شدن فجیع همکار و دوست خودش - میرزا جهانگیر شیرازی - خارج نشده است؟

این هم هست. به هر حال کشته شدن بسیار فجیع میرزا جهانگیر خان، حوادث روز بمباران مجلس شورای ملی، پناهندگی دهخدا به سفارت انگلیس در تهران و حوادث مانند آن، بر روحیه دهخدا اثر گذاشت. در آن زمان استبداد واقعی داشت از آزادیخواهان انتقام می‌گرفت و دهخدا با چنان وضعی روبه‌رو شده بود. به طور مسلم این حوادث روی دهخدا تاثیر گذاشته است.

آیا کسانی دیگر هم بودند که به عنوان نویسنده در تهیه مطالب صوراسرافیل چاپ سوئیس نقش داشته باشند؟

من بر اساس اسناد و مدارک و نامه‌های دهخدا، چنین چیزی ندیدم که از دیگران مطلبی گرفته باشد به غیر از تلگراف‌هایی که از مرجع تقلید نجف چاپ شده است. سرمقاله‌ها و مقالات و چرند پرند صوراسرافیل چاپ سوئیس از خود دهخدا است.

تا یادم نرفته بگویم که درست است من گفته‌ام صوراسرافیل چاپ سوئیس هم‌سنگ با صوراسرافیل چاپ تهران نیست ولی یک نکته را در نظر داشته باشیم. آن نکته این است که مرثیه معروف دهخدا در مورد میرزا جهانگیر خان که در شماره سه روزنامه چاپ شده به معنای واقعی کلمه نوآوری است. این مرثیه، یک مرثیه بسیار زیبا و اثرگذار است که در رثای میرزا جهانگیر خان شیرازی گفته شده. حداقل در این مورد، صوراسرافیل چاپ سوئیس ارزش بسیار زیادی دارد. نمی‌توانیم بگویم که این شعر، ارزش ندارد. این مرثیه خیلی ارزشمند است.

آیا به نظر خودتان، یک حکم کلی در مورد کم‌ارزش بودن صوراسرافیل چاپ سوئیس در کتاب نداده‌اید؟

من صوراسرافیل چاپ سوئیس را به نسبت چاپ تهران می گویم. چون بر اساس نامه های دهخدا، معاضد السلطنه و مشروطه خواهان دیگر، اخباری به ایران می آمده و در بین مشروطه خواهان ایرانی آن زمان اشاعه پیدا کرده، معلوم بود که ایرانیان یعنی افراد تحصیل کرده و باسواد و مشروطه خواهان، بی صبرانه منتظر این بودند که صوراسرافیل دوباره منتشر شود. اما بر اساس همین نامه ها و اسناد مختلف موجود، می بینیم به محض اینکه شماره های جدید روزنامه در سوئیس منتشر می شود، انگار آب سردی بر آتش اشتیاق این افراد ریخته اند. به دلیل اینکه از همه طرف شروع کردند به خرده گیری که چرا مطالب آن به این صورت است. چرا مطلبی برای گفتن ندارد. چرا این طور دارد جهت گیری می کند. حتی چرا بهای روزنامه اینقدر بالاست و اینقدر گران است. چرا صفحه هایش این جوری است. یعنی انواع و اقسام انتقادها بر دهخدا وارد آمد.

نشریه ای که در سوئیس چاپ می شد قاعدتا باید هزینه های چاپ و نشر آن، بیش از هزینه های چاپ آن در تهران باشد. آیا در آن زمان ایرانیان در داخل کشور توقع زیادی داشتند؟ آنها پول نداشتند که روزنامه بخرند. درست است که قیمت روزنامه خیلی بالا بود ولی می گفتند بهایی که پرداخت می شود برای این تعداد صفحه و مطالبی که وجود دارد آن ارزش دوره قبل را ندارد.

مبلغ اشتراک سالانه آنچنان که در صوراسرافیل چاپ سوئیس آمده در داخل ایران ۲۰ فرانک و در تبریز ۱۵ فرانک بوده. آیا مقایسه شده که این ۲۰ فرانک نسبت به پول امروز، چقدر می شود؟

اگر هم شده من اطلاعی ندارم و نمی دانم. می شود به صورت سرانگشتی بررسی کرد که ۲۰ فرانک اشتراک سالانه یک نشریه هفتگی، برای آن موقع رقمی بالا هست یا نه؟ به هر حال یکی از انتقاداتی که می شد این بود که می گفتند قیمت آن زیاد است. این نامه ها در کجا هست؟

بعضی از این نامه ها را خوشبختانه استاد محترم ایرج افشار گردآوری کرد و در مجموعه مبارزه با محمدعلی شاه است. باز ایشان مجموعه ای چاپ کرده به نام نامه های سیاسی دهخدا. ما این انتقادها را در آنجا می بینیم.

اگر به روزنامه مراجعه کنیم باز مثل صوراسرافیل چاپ تهران، شعاع روزنامه را «حریت - مساوات - اخوت» معرفی کرده است و لوگو و عنوان روزنامه مثل قبل چاپ شده و اسرافیل و صور و تعداد زیادی مردگان و تعداد کمی افراد معمم و مکلا (متجدد) به ترتیب در سمت چپ و راست روزنامه ترسیم شده اند. چرا همان شکل و شمایل و وضع روزنامه

صویر اسرافیل چاپ تهران تکرار شده؟

هم نام و هم ظاهر صویر اسرافیل برای ایرانی‌ها، یک خاطره بسیار ارزشمند بود. دهخدا و همچنین معاضد السلطنه (پشتیبانی مالی روزنامه) و گروهی که صویر اسرافیل را در سوئیس منتشر می‌کردند از نظر خودشان همان راه را داشتند ادامه می‌دادند. بنابراین نمی‌توانستند آن خاطره را حذف بکنند و دوباره لوگوی دیگری را انتخاب کنند.

یعنی صویر اسرافیل به حدی اعتبار داشت که دهخدا و دیگران آمدند از همان اعتبار استفاده کنند؟

قطعاً بله.

اینکه نیمی از صفحه اول را تصویر صویر اسرافیل و گروه مردگان و زندگان در برمی‌گیرد، حجم زیادی از روزنامه را اشغال کرده یا نه؟

شاید حجم زیادی را گرفته باشد. من نمی‌دانم از نظر فنی و تصویری که اینها داشتند از فروش روزنامه چه بوده است و چه چیزی در ذهن آنها بوده است.

چون این روزنامه را از طریق روزنامه‌فروشی‌ها می‌فروختند شاید می‌خواستند دیده بشود و مردم ببینند که چه دارد به دست آنها می‌رسد. شاید به این علت بود که این نوع سرلوحه را انتخاب کرده بودند. البته من در جایی ندیدم که در این خصوص توضیح داده شده باشد.

در صفحه اول روزنامه و در اطراف تمثال صویر اسرافیل، دو آیه قرآنی مربوط به «نفخ صور» هم به چاپ رسیده است. هدف آنها از آوردن این آیات به این صورت چه بود؟

اساساً مشروطه‌خواهان ایرانی یا اکثرشان، هدفشان این بود که با توسل به آیات، احادیث و توسل به باورهای دینی مردم، بتوانند حرف خودشان را بزنند. وقتی که تصویر «صور» را کشیده‌اند بالاخره یک خاطره دینی در خاطره مردم زنده می‌شود و همین طور آیه‌ای که می‌آید. حتی در خیلی از مقالات صویر اسرافیل می‌بینیم که از آیات و احادیث مختلف استفاده شده است.

در خیلی از جاها وقتی که آمده‌اند حرف بزنند و استدلال کنند به آیات مختلف قرآن رجوع کرده‌اند. بنابراین چنین کاری در بین مشروطه‌خواهان ایرانی، خیلی متداول بود. در حال حاضر هم اتفاقاً برخی نویسندگان به این کار انتقاد می‌کنند و می‌گویند به چه علت کسانی که خودشان را متجدد می‌دانستند و می‌خواستند مشروطیت غربی را وارد ایران بکنند آمدند از این حربه‌ها استفاده کردند.

به هر حال آنها واقعا اعتقادشان این بود که به این ترتیب، بیشتر می‌توانند روی مردم تاثیر بگذارند.

حداقل ۹۰ درصد ایرانیان آن دوره از سواد خواندن و نوشتن هم محروم بودند. از دید

گرداندگان روزنامه، با این کارها چگونه می‌توان روی این اکثریت فاقد سواد تاثیر گذاشت؟

البته تاثیر گذاري فقط از طريق روزنامه نيست. درست است كه اكثريت مردم ما بي سواد بودند ولي مشروطه خواهان ابزارهاي محدودی در دست داشتند. یکی از کارهایی که مشروطه خواهان می‌کردند، فعالیت سیاسی در قالب انجمن‌ها بود. تنها وسیله دیگری که در دسترس شان بود تا بتوانند با مردم ارتباط برقرار کنند، روزنامه بود. بنابراین وسیله دیگری نداشتند. مشروطه خواهان از همه اینها استفاده کردند؛ یعنی از طریق ایجاد انجمن، گذاشتن سخنرانی‌ها در معابر، تهییج مردم، حرکت دادن آنها در خیابان‌ها و آوردن آنها به «بهارستان» و همچنین از طریق روزنامه و خواندن روزنامه.

من در کتاب خودم آورده‌ام که به هر حال در قهوه‌خانه‌ها و جاهای دیگر که محل تجمع مردم عادی بود، روزنامه را برای مردم می‌خواندند.

آیا مردم بی‌سوادی که مطالب روزنامه را می‌شنیدند متوجه می‌شدند که نویسنده آن مقاله‌ها و مطالب چه گفته؟

قضاوت کردن در مورد این موضوع مشکل است.

به هر حال فهم مطالب از سوی افرادی سواد باید در نظر گرفته شود و بگوییم تاثیر گذاری؟ حرف شما را قبول دارم. در هر جامعه از جمله در جامعه ایران آن روز هم بعضی از مطالب، به هر حال مطالب سنگینی بود و شاید واقعا خیلی‌ها متوجه آن نمی‌شدند. بعضی‌ها نیز به علت تجربیات زندگی خودشان و آن چیزی که زندگی به آنها آموخته بود یا بر اثر ارتباطی که با افراد باسواد داشتند و یا در مناطق دیگر مثل قفقاز و هند رفته و کار کرده بودند چیزهایی شنیده بودند و یا آرزوهایی داشتند. به هر حال مردم، یکبار چه نبودند. بعضی‌ها بودند که حتی به یک صورت تا حدی شعور سیاسی داشتند و آگاهی سیاسی؛ هر چند که بی‌سواد بودند. عده‌ای هم بودند که خام بودند و این مسائل، در گوش آنها فرو نمی‌رفت. یعنی ما همه طیف‌های مختلف آدم‌ها را داشته‌ایم و گرداندگان روزنامه هم چاره دیگری نداشتند. یعنی اصلا فرض کنیم که مردم به هیچ وجه متوجه نمی‌شدند، اینها چه کار دیگری می‌توانستند انجام بدهند.

دقیقا گروه هدف روزنامه چه کسانی بودند و انتظار می‌رفت چه کسانی مخاطبان و خوانندگان صوراسرافیل چاپ سوئیس باشند؟

به اعتقاد من در آن مرحله، بیشتر گروه‌های مشروطه خواه.

مشروطه خواهانی که در داخل کشور بودند؟

هم کسانی که در اروپا در تبعید بودند یا خودخواسته به تبعید رفته بودند و هم مشروطه خواهانی

که در داخل ایران بودند.

البته در همان صفحه اول روزنامه قیمت اشتراک سالانه برای ممالک خارجه ۲۵ فرانک نوشته‌اند؟

بله؛ قبل از اینکه روزنامه منتشر بشود اینها شروع کرده بودند به اینکه صوراسرافیل دوباره منتشر می‌شود و گفته بودند ما مشترک می‌پذیریم برای این هفته‌نامه.

اینکه قیمت اشتراک در ممالک خارجه بیش از داخل کشور و در حد ۲۵ فرانک است، به این ترتیب روشن می‌شود که گردانندگان روزنامه سعی کرده‌اند تخفیف جدی برای ایرانیان داخل کشور قائل شوند؟

به هر حال، سطح درآمد ایرانیان کمتر بوده است. با این کار می‌توانستند فروش بیشتری هم داشته باشند. البته کسانی هم از ایرانی‌ها در خارج از کشور بودند معمولاً اعیان و اشراف یا دولتمردانی بودند که پناهنده شده بودند و وضع مالی بهتری داشتند.

شما گفتید در نامه‌های مختلف گفته شد که قیمت روزنامه صوراسرافیل، خیلی بالاست ولی در واقع گردانندگان با تفاوت قائل شدن قیمت روزنامه در داخل و خارج از کشور حتی با نادیده گرفتن هزینه پستی به ایران، باز قیمت داخل کشور را خیلی کمتر اعلام کرده‌اند. درست است ولی با وجود این، اعتراض داشتند.

دهخدا در مدرسه علوم سیاسی مشغول تحصیل بود و سپس به مدت دو سال در سفارت ایران به عنوان مترجم معاون الدوله غفاری در بالکان مشغول به کار شد. در بازگشت به عنوان مترجم و معاون یک مهندس بلژیکی به نام مسیو دو بروک در تشکیلات حاج محمدحسن امین‌الضرب در پروژه راهسازی راه شوسه خراسان فعال شد و در واقع به یک شخص بوروکرات تبدیل گردید. این دهخدا به چه شکل انقلابی شد و به صف مشروطه‌خواهان پیوست و در سوئیس هم انتشار روزنامه صوراسرافیل را ادامه داد؟

بر اساس اطلاعاتی که ما داریم دهخدا در سال‌های قبل از مشروطیت، دارای اندیشه آزادیخواهانه بود. یعنی یک خاطره بسیار خلاصه‌ای نوشته که سال‌ها بعد منتشر شد. در آنجا می‌گوید که حتی در دوره ناصرالدین شاه، عضو یک انجمن مخفی بوده است که هدفش مبارزه با استبداد بود. ظاهراً در همان زمان هم با میرزا جهانگیرخان آشنا می‌شود برای اولین بار. از آن زمان، این ذهنیت مخالفت با استبداد را داشت.

دهخدا متولد ۱۲۹۷ قمری یا حدوداً ۱۲۵۷ یا ۱۲۵۸ شمسی بوده و ترور ناصرالدین شاه در سال ۱۳۱۳ قمری یا معادل ۱۲۷۵ شمسی (۱۸۹۶ م) بوده است. با این حساب دهخدا در سنین کمتر از ۲۰ سالگی عضو این نوع انجمن‌های ضد استبدادی به شمار می‌آمده؟

بله؛ دهخدا چنین زمینه‌ای داشته و ناصرالدین شاه هم ۱۰ سال قبل از مشروطیت ترور شد. تحصیل دهخدا در مدرسه علوم سیاسی بود. در این مدرسه کسانی از جمله ژوزف هنیک بلژیکی، ذکاءالملک و مشیرالملک تدریس حقوق بین‌الملل، اقتصاد سیاسی، تاریخ جهان و زبان فرانسه را به عهده داشتند. احياناً دهخدا در سال‌های تحصیل، تاجه حد با اندیشه‌های جدید و انقلابی از نوع فرانسه آشنا شد؟

ما نمی‌دانیم که استادان اروپایی دقیقاً چه درس می‌دادند ولی اساساً آشنا شدن با کشورهای اروپایی، انقلاب‌ها، فراگرفتن زبان خارجی و مانند آن، به ایرانی‌ها کمک می‌کرد که منابع و آثار خارجی را مطالعه کنند و با تاریخ انقلاب‌ها، تحولات و اندیشه‌های دیگران آشنا بشوند. دهخدا هم دارد در این فضا رشد می‌کند و بعد هم که به بالکان می‌رود در بازگشت مدتی در قفقاز می‌ماند. ما نمی‌دانیم دهخدا در این دوره چه کار داشت می‌کرد ولی شما در نظر داشته باشید زمانی که در آنجا هست کتاب «روح‌القوانین» مونتسکیو را می‌خواند ترجمه کند یا ترجمه می‌کند. بنابراین دهخدا با این اندیشه‌ها یعنی اندیشه‌های دوره روشنگری و انقلابیون فرانسوی و مانند آن آشناست. بعد هم که به ایران برمی‌گردد مثل بقیه ایرانیان ناچار است که کار بکند. کاری هم که برایش فراهم است این است که وارد دستگاه حاج امین‌الضرب می‌شود و به عنوان مترجم می‌آید شروع به کار می‌کند.

ما باز در اینجا نمی‌دانیم که واقعا او در این مدت چه کار کرده است. یعنی اطلاعات ما ناقص است که آیا دهخدا در این مرحله حتی قبل از این که نویسنده و سردبیر صوراسرافیل تهران شود، در مجامع انقلابی و انجمن‌های انقلابی عضویت داشته و اگر عضویت داشته، این عضویت تاجه حد بوده است؟ آیا به عنوان مثال با فرقه اجتماعيون-عاميون ارتباط داشته یا نداشته؟ همه این موارد برای من هنوز روشن نشده است و آشکار نیست. ما، در این زمینه اطلاعاتی نداریم.

تعداد زیادی از مقالات صوراسرافیل چاپ تهران، نام نویسنده را چاپ نکرده‌اند. آیا می‌شود تشخیص بدهیم تفکر سوسیالیستی مطرح شده در آن مربوط به دهخدا است؟

بله؛ به هر حال دهخدا سردبیر آن بوده است. یک رشته مقاله در مورد اقتصاد است که در سه شماره صوراسرافیل چاپ تهران منتشر شده و امضا و اسم دهخدا آمده است. از شماره‌های بعد، اسم دهخدا نمی‌آید. اگر براساس برخی از قرائت‌ها و خاطرات در نظر داشته باشیم که دهخدا عضو گروه اجتماعيون-عاميون بوده است بالاخره فرقه اجتماعيون، به نوعی سوسیال دموکراسی آن زمان اعتقاد داشته و اگر دهخدا عضو این جمعیت بوده باشد، باید این اندیشه را پذیرفته باشد.

در آن زمان سوسیال دموکراسی چه ایده‌هایی را در بر می‌گرفت؟

البته سوسیال دموکراسی در اروپا یکپارچه نبود.

آنچه که در صوراسرافیل ترویج داده می‌شود چه ویژگی‌هایی دارد؟

به نوعی برابری اجتماعی اعتقاد دارد و همچنین ریشه نابرابری در ایران راناشی از نظام اقتصادی موجود می‌داند. این نظام اقتصادی، مبتنی است بر نظام زمینداری بزرگ و این که رعایای ایرانی از مالکیت زمین برخوردار نیستند. بنابراین قاعدتا باید دارای زمین بشوند تا آن نابرابری از بین برود. ما، در صوراسرافیل، چیزی بیشتر از این نمی‌بینیم.

در نوارمانندی که پیرامون لوگوی روزنامه صوراسرافیل آمده کلمه «مساوات» هم ذکر شد.

آیا این مساوات، همان برابری مورد نظر غربی‌ها از جمله فرانسوی است؟

این شعار دوره انقلاب فرانسه است. شعار آن انقلاب و برابری‌ای که مطرح می‌شود آن برابری‌ای نیست که بعدها سوسیالیست‌ها می‌گفتند. یعنی در انقلاب فرانسه این شعار که مطرح می‌شود، بیشتر بر برابری در برابر قانون و برابری حقوقی تاکید دارند، اما بعدها در خلال قرن نوزدهم که جنبش سوسیالیستی در اروپا رشد می‌کند اعتقاد بر این قرار می‌گیرد که برابری واقعی زمانی می‌تواند بین افراد جامعه برقرار شود که فقط و محدود به برابری حقوقی نشود؛ بلکه افراد به معنای واقعی کلمه از نظر جایگاه‌شان در داخل جامعه و برخورداری از شرایط مناسب زندگی، امکان پیشرفت و مانند آن بتوانند در شرایط برابری قرار بگیرند. قاعدتا این کار باید با تعدیل ثروت باشد. یعنی سوسیالیسم به این سمت رشد می‌کند. در واقع ماهیت شعار انقلاب فرانسه، نزد سوسیالیست‌ها عوض می‌شود.

حاج محمدحسن خان امین‌الضرب از مشروطه‌خواهان و آزادیخواهان عصر قاجار است و در عین حال از سرمایه‌داران معروف ایرانی. دهخدا پس از بازگشت از بالکان که در وین و بخارست هم اقامت داشت و در دستگاه امین‌الضرب شروع به کار می‌کند. آیا از رفتار و طرز تفکر امین‌الضرب تاثیر می‌پذیرد یا نه؟ اگر چه ما می‌دانیم امین‌الضرب در عین آزادیخواهی، رویکرد محافظه‌کارانه‌ای داشته است ولی دست به هر اقدام متهورانه‌ای نزده است؟ امین‌الضرب، خیلی هم محافظه‌کار بود.

همین دهخدا احيانا تا چه حد از امین‌الضرب تاثیر پذیرفت؟

به نظر من تاثیر پذیرفته. ما نمی‌توانیم چنین چیزی را بگوئیم. یعنی من تاثیر از فردی مثل حاج امین‌الضرب نمی‌بینم. برای اینکه همان طوری که شما خودتان گفتید امین‌الضرب، آدم محافظه‌کاری بود و در واقع می‌توانیم او را مشروطه‌خواه معتدل و میانه‌رو به حساب بیاوریم. اگر چه امین‌الضرب یکی از بزرگ‌ترین تجار ایران بود و بسیار ثروتمند و حالتی از آزادیخواهی هم داشت.

با این حال، شخص امین‌الضرب، دوست سیدجمال بود.

بله؛ اما سیدجمال در این موارد که سوسیالیست نبود. سیدجمال حالت میانه روی دارد در این مباحث. در عین حال، امین الضرب هم همیشه موافق نظریات سیدجمال نیست.

در چه مواردی؟

فرض کنید نحوه مبارزه‌ای که سیدجمال دارد با دستگاه دولتی ایران یا در سخنانی که ضد دولت استبدادی ناصرالدین شاه می‌کند. امین الضرب، همیشه موافق با این نوع اظهار نظر هاست. این حریتی که در شعار صوراسرافیل چاپ سوئیس آمده، واقعا آزادی بی قید و شرط مثلا از بعد اندیشه، آزادی کامل اندیشه است؟

باز هم این حرف، جای بحث دارد. چون این هم باز شعاری است که از انقلاب فرانسه (۱۷۸۹م) گرفته شده. در آنجا بالاخره آزادی با یک مقدار محدودیت مشخص می‌شود. آزادی، هیچ وقت بدون قید و شرط نمی‌شود. در واقع در آنجا منظور از آزادی، آن نوع آزادی است که قانون برای آن حد گذاشته و در یک جا دهخدا در مقاله‌اش در صوراسرافیل می‌گوید آزادی افراد یا آزادی من، زمانی محدود می‌شود که آزادی شما شروع می‌شود.

در این حال، چه کسی این را تعیین می‌کند؟ ما می‌دانیم که این را قانون تعیین می‌کند. من تصورم این نیست که هیچ کدام از اینها خصوصاً در دوره مشروطیت مورد نظر باشد.

یعنی دهخدا و امثال او آزادی را تا حدی می‌دانستند که وارد قلمرو اهانت و توهین نشوند؟ حتی در مورد حقوق‌شان، من تصورم این است که بالاخره قانون باید این را مشخص کند و اینها هم به این مسئله اعتقاد داشتند. به هر حال ما باید این را در نظر داشته باشیم که کسانی مثل دهخدا و میرزا جهانگیرخان، جامعه خودشان را می‌شناختند و ظرفیت هایش را می‌دانستند.

با توجه به اینکه در چارچوب اسلام، حدودی برای آزادی خصوصاً در قلمرو مذهب و دین تعریف شده، آیا دهخدا این نوع محدودیت‌ها را قبول داشت؟

من این را نمی‌دانم. دهخدا محدودیت‌ها و طرز تفکر جامعه خودش را می‌شناخت و بنابراین نمی‌توانست برای مردم جامعه خود، آزادی بدون قید و شرط کامل را تقاضا کند.

بی قید و شرط از این جهت که ممکن است در چارچوب اندیشه دوره روشنگری اروپایی، برخی آزادی‌ها در تعارض با مقتضیات اسلام باشد. در اسلام حرام بودن تغییر دادن دین اسلام توسط مسلمانان مجازات سنگین دارد. دهخدا در چه قلمرویی آزادی‌ها را طلب می‌کرد؟

برداشت من از مقاله‌های صوراسرافیل این است که نویسندگان چه دهخدا باشند و چه افراد دیگر، خیلی تحت تاثیر اندیشه‌های عصر روشنگری اند. حالا تا چه حد این اندیشه‌ها را پذیرفته‌اند و تا چه حد صددرد هضم کرده‌اند و به آنها اعتقاد دارند و می‌خواهند در جامعه آنها را اجرا کنند،

من نمی‌دانم. اما از نوشته‌های آنها مشخص است که اندیشه‌های دوره روشنگری بر اینها خیلی تاثیر گذاشته.

معاضد السلطنه پیرنیا که هزینه مالی چاپ و انتشار صوراسرافیل چاپ سوئیس را به عهده گرفت، تا چه اندازه با مباحث جدید و آزادیخواهانه آشنا بود که به لحاظ مالی در چاپ روزنامه، متحمل زحماتی شد؟

معاضد السلطنه مدتی کنسول ایران در باکو بود. به اعتقاد برخی مورخان، در آنجا با اندیشه‌های آزادیخواهانه حتی سوسیالیستی آشنا شده بود. باز در برخی نوشته‌ها گفته شده که در گروه اجتماعيون- عاميون تهران هم عضویت داشته است. به هر حال، معاضد السلطنه فردی بود که به آزادیخواهی شناخته شده بود در همان دوره مجلس اول شورای ملی (۷-۱۲۸۵ ش).

یعنی می‌شود بگوییم که از لحاظ فکری، با دهخدا اشتراک نظر داشت؟

به نظر می‌آید زمانی که معاضد السلطنه روزنامه صوراسرافیل را دارد منتشر می‌کند تا حدودی از نظر فکری حداقل سیاسی به هم نزدیک هستند.

معاضد السلطنه از نظر خاستگاه، جزو اشراف محسوب می‌شد. با دامن زدن به تشدید انقلاب، جایگاه سنتی اشرافی او به خطر نمی‌افتاد و از این نظر بخواهیم بگوییم معاضد السلطنه با دهخدا تفاوت نظر داشته‌اند؟

زمانی که دهخدا می‌آید و مقاله «طبیعت سلطنت چیست» را در شماره اول صوراسرافیل چاپ سوئیس منتشر می‌کند، تعدادی از اشراف ایرانی و بزرگان و اعیان که تبعیدی بودند یا تبعید خودخواسته بودند، نسبت به چاپ این مقاله اعتراض کردند.

چه کسانی را به طور مشخص در نظر دارید؟

مثلا مخیر السلطنه هدایت یا گروهی که در پاریس بودند مثل ممتاز الدوله و سردار اسعد. اینها آن مقاله را تند می‌دانستند.

سردار اسعد بختیاری یکی از کسانی بود که در پاریس اقامت داشت و بعد از مدتی به ایران آمد و نیروهای ایل بختیاری را در تصرف پایتخت مشارکت داد. در همان ایام بود که محمدعلی شاه را از سلطنت برکنار کردند و پسر نوجوان محمدعلی شاه را به سلطنت رساندند. آیا همین سردار اسعد مخالف آن مقاله بوده است؟

بله؛ در آن مرحله مخالف آن مقاله بود. یعنی مرحله به مرحله مخالفت‌ها شروع شد. البته بعدها نیز مخیر السلطنه می‌آید وزیر می‌شود بعد از سرنگون شدن محمدعلی شاه و بعد از آن هم والی آذربایجان. اما در آن مرحله مخالف چاپ آن مقاله بودند. در آن زمان به این نتیجه نرسیده بودند که حتما باید محمدعلی شاه را از سلطنت خلع کنند. یعنی درهای آشتی را بسته نمی‌دیدند.

در همین جاست که معاضد السلطنه می‌آید و نامه‌ای می‌نویسد به دهخدا. او می‌گوید این افراد نسبت به این مسئله شاکی هستند که تو چرا اینقدر تند نوشتی این مقاله را. این نامه نشان می‌دهد که معاضد السلطنه در این مرحله دقیقاً در طیف کسانی مثل مخبر السلطنه هدایت، قرار نمی‌گیرد، هر چند که معاضد السلطنه، جزء اعیان مملکت بود. بالاخره فرد ثروتمندی بوده و زمیندار بزرگی بوده و وابسته به خانواده مشیرالدوله است. اما نسبت به کسانی مثل مخبر السلطنه، حالت آزادیخواهی بیشتری داشت.

با این حال باید این نکته را در نظر داشته باشید که وقتی دهخدا به ایران برمی‌گردد بعد از فتح تهران و فعالیت‌های سیاسی آزاد، در ایران آغاز می‌شود، معاضد السلطنه و دهخدا هر دو وارد حزب اعتدالی می‌شوند؛ یعنی حزب اعتدالی دوره مجلس دوم شورای ملی (۹۰-۱۲۸۸) که حزبی محافظه‌کار بود و بیشتر، کسانی مثل اعیان و اشراف و مانند آنها، این حزب را برپا کرده بودند. در اینجا باز ما می‌بینیم که نوعی همفکری بین دهخدا و معاضد السلطنه وجود دارد و به نظر می‌آید که از نظر فکری، حداقل در بعد سیاسی به هم نزدیک شدند.

می‌شود گفت که دهخدا پس از بازگشت از سوئیس به تهران، فکرش را تعدیل کرده و به سمت محافظه‌کاری کشیده شده است؟

به نظر همین‌طور می‌آید. البته همان‌طور که شما در ابتدای این صحبت گفتید در مقاله‌های صور اسرافیل چاپ شده در سوئیس، نمی‌بینیم که دهخدا دچار محافظه‌کاری شده باشد. یعنی مقاله‌هایش بسیار سیاسی است و خیلی هم تند. اما در نامه‌های او در همین دوره، می‌بینیم که به نوعی، تفکرش را دارد تعدیل می‌کند. وقتی که دهخدا به اسلامبول می‌رود و روزنامه «سروش» را در آنجا منتشر می‌کند این محافظه‌کاری در کار او نمود پیدا می‌کند. وقتی که دهخدا به ایران برمی‌گردد وارد حزب اعتدالی می‌شود و در مقام نماینده وارد مجلس دوم می‌شود.

در همه این موارد، ما می‌بینیم که او نوعی محافظه‌کاری داشته است. بد نیست در این زمینه به موردی اشاره بکنم که جالب است. در نوشته‌ای که سید حسن علوی در آن زمان نوشته و بعد از چند سال منتشر می‌کند در قالب مجموعه یادداشت، نام رجال عصر مشروطیت را ذکر می‌کند، یادداشت‌های کوتاهی است در مورد مشروطه‌خواهان ایرانی. علوی وقتی به دهخدا می‌رسد می‌گوید در همین دوره مجلس دوم شورای ملی حرکات غیر منتظره‌ای از دهخدا سر زد. البته علوی از دید جناح تندرو مشروطه‌خواهان دارد به قضیه نگاه می‌کند. یعنی اینها انتظار نداشتند که دهخدا به این شکل به محافظه‌کاری رو ببرد.

بنابر این می‌توان گفت که دهخدا در مدت دو سال، به شدت دچار تحول فکری شده بود؟
بله؛ در این مدت دهخدا تغییر می‌کند. حتی زمانی که ما نگاه می‌کنیم می‌بینیم که او در نامه‌های

خودش از «امیراعظم» طرفداری می‌کند و به دوستی با او مباحثات می‌کند. در صورتی که این همان امیر اعظمی است که در صورت اسرافیل تهران، دهخدا چند بار در چرند پرند از او اسم می‌آورد و به او حمله می‌کند. این همان امیر اعظمی است که حاکم گیلان می‌شود و می‌رود در آنجا و درمی‌افتد با انجمن‌های تندرو آنجا و با مشروطه خواهان تندرو گیلان.

در دوره بعد از تعطیلی صورت اسرافیل چاپ سوئیس و در نهایت بازگشت دهخدا به تهران، آیا او از نظر آزادیخواهی تبدیل به یک مشروطه خواه میانه‌رو شده بود؟

بله؛ میانه‌رو شد. یک نکته جالب این است که دهخدا به عنوان نماینده مجلس دوم شورای ملی انتخاب شد ولی اگر صورت مذاکرات را نگاه کنید، دهخدا هیچ سخنرانی مهمی در مجلس نداشته است.

شما قبل از این گفتید که همه مطالب روزنامه مجلس، سانسور می‌شد؟

درست است ولی در مقام مقایسه می‌گویم. مثلاً تقی‌زاده هم نماینده مجلس دوم بود و سخنرانی‌هایش هم در دسترس است. از معاضد السلطنه هم سخنرانی داریم یا از نمایندگان دیگر. اما از دهخدا سخنرانی مفصلی یا موضع‌گیری مهم نمی‌بینیم.

اگر از این نوع موضع‌گیری‌ها می‌کرد شاید مثل تقی‌زاده تکفیر می‌شد؟

حتی در حد محافظه‌کاری‌اش، دهخدا نمی‌آید چیزی بگوید. یعنی اساساً حضور دهخدا در مجلس دوم شورای ملی نمود ندارد. انگار این نماینده را نمی‌بینید که در داخل مجلس است.

آیا این رویه دهخدا با توقعات رای دهندگان که اتفاقاً در دو حوزه انتخابیه کرمان و تهران به او رای داده بودند، تطابق داشت؟

قاعدتاً با انتظارات آنها وفق ندارد. یعنی برداشت من این است که دهخدا در این مرحله از سیاست سرخورده شده. یعنی اساساً می‌خواهد سیاست را کنار بگذارد. او گام به گام در این راه، دارد جلو می‌رود.

آیا این حالت به خاطر این نبوده که احیاناً فکر می‌کرد با عزل محمدعلی شاه، می‌توانیم ظرف چند سال، کل معضلات ایران را حل کنیم و کشور ما توسعه یافته شود ولی در عمل دهخدا بعد از عزل محمدعلی شاه، دچار سرخوردگی شده؟

بله؛ اینها در دوره مجلس اول آرزوها و تفکری خاص داشتند و تصور می‌کردند که بسیار زود جامعه می‌تواند متحول بشود. بعد می‌بیند این طور نمی‌شود و مشکلات سر جای خودش هست و با تندروی هم چیزی حاصل نمی‌شود.

همچنان که در نامه‌های دهخدا می‌بینیم که گفته اکنون ایرانیان، باید اختلافات زمان و دور اول مجلس را کنار بگذارند و به یک صورت از تندروی بپرهیزند، چون زمان وحدت است.

دهخدا در همین نامه مورد نظر من، از خودش هم انتقاد می‌کند و می‌گوید یکی از کسانی که به این تندروی‌ها و اختلافات دامن زد، خود من بودم.

البته مقصود دهخدا، دوره اول مجلس است. بله سرخورده شده و آن چیزهایی که بعدها گفته می‌شود درست است. چون دهخدا، سیاست را کنار گذاشت و به سمت کارهای فرهنگی و ادبی کشیده شد مثلاً به لغت‌نامه‌نویسی روی آورد من تصورم این است که در همین دوره، در رفتار سیاسی دهخدا، این تغییر را داریم مشاهده می‌کنیم.

زیگموند فروید در روانکاوای ابداعی خود معتقد است که والایش یا تغییر چهره دادن، یکی از مکانیسم‌های دفاعی برای کاهش یا از بین بردن اضطراب است. این والایش یا تصعید که باعث می‌شود دهخدا فعالیت‌های سیاسی را رها کند و به کارهای ادبی و فرهنگی روی بیاورد، در قالب آموزه‌های فروید قابل تحلیل است؟

بله؛ یعنی آن را جانشین کار سیاسی می‌کند. در واقع زمانی که دهخدا وارد پاریس می‌شود تاحدی در او تحول ایجاد می‌شود. خودش هم می‌گوید که یکی از بهترین دوران زندگی من وقتی است که با علامه محمد قزوینی در یک اتاق کوچک نشسته بودم و در مورد مسائل مختلف ادبی و فرهنگی و مانند آن صحبت می‌کردیم. ببینید همان دهخدایی است که از تهران آمده، دوستش میرزا جهانگیر خان کشته شده و می‌خواهد برود برای روزنامه‌نگاری در سوئیس. او در همین دوره می‌گوید که ملاقات با محمد قزوینی یکی از خاطرات خوب من است. بنابراین در این مرحله است که عقاید دهخدا کلاً دارد عوض می‌شود.

دهخدا در سرمقاله اولین شماره صوراسرافیل چاپ سوئیس که با عنوان «از طرف اداره» منتشر شده به جای محمد علی شاه از کلمه «محمد علی» استفاده می‌کند و کلمه شاه را به کار نمی‌برد. آیا این طرز نوشتن اسم پادشاه وقت ایران، نشانگر اوج گرفتن مخالفت دهخدا هست با محمد علی شاه؟

بله؛ همین طور است. دهخدا در این زمان کاملاً مثل برخی مشروطه‌خواهان دیگر اعتقاد داشت که شاه ایران باید از سلطنت کنار برود.

دهخدا در ادامه مطلب می‌گوید که اقدامات محمد علی [شاه] مانند کارهای چنگیز است؟ بله، در همان شماره اول صوراسرافیل چاپ سوئیس این موضوع را عنوان می‌کند و اشاره دارد به کشته شدن مدیر روشن ضمیر روزنامه صوراسرافیل تهران یعنی میرزا جهانگیر خان شیرازی.

چه شباهتی بین کار چنگیز است که به دستور او حداقل ده‌ها هزار نفر کشته شدند با کاری که محمد علی شاه کرد در قتل چند نفر مشروطه‌خواه و روزنامه‌نگار؟

ما برای این مسئله باید رجوع کنیم به آن خاطره تاریخی که در ذهن ایرانیان است. یعنی به هر حال

در نزد ایرانی‌ها، یکی از بدترین بلاهایی که بر سر ایران آمده، حمله مغول بود و یکی از ستمگرترین حاکمانی که در ایران بود از نظر ایرانی‌ها چنگیز بوده است. دهخدا هم محمدعلی شاه را به چنگیز تشبیه می‌کند. یعنی او را به یک دشمن خارجی تشبیه کرده که آمده و دارد ایران را از بین می‌برد.

استفاده از چنین تشبیهی به خاطر علاقه شدید دهخدا به همکاریش بود که به فرمان محمدعلی شاه اعلام شده بود؟

علاقه‌اش به میرزا جهانگیرخان و تنفری که از آن پادشاه قاجار دارد.

ولی شما گفتید که خود دهخدا در نامه‌هایش اشاره کرده که خود او هم در دامن زدن به اختلافات نقش داشته است و بنابراین مقصر است؟

اختلاف بین مشروطه‌طلبان را گفته. یعنی می‌گوید در دوره مجلس اول، مشروطه‌خواهان نباید بین خودشان به آن صورت اختلاف می‌افتاد و کار به آنجا می‌کشید.

چه اختلافی؟

بین جناح تندرو و جناح میانه‌رو اختلاف پیدا شد و درگیری‌هایی بین آنها رخ داد. دهخدا اعتقاد داشت در این مرحله هم آنهایی که مشروطه‌خواه هستند باید دست به دست هم بدهند و شاه هم قاعدتا باید کنار برود.

البته من این نکته را هم بگویم که به نظر می‌آید از روی نامه‌هایی که وجود دارد در چند جا دهخدا این حرف را می‌زند ولی به هر حال به یک اعتقاد واحد و منسجم نمی‌رسد. نامه‌ای هم دارد که می‌گوید ما باید جلوی استبداد برخی مشروطه‌طلبان را بگیریم و نگذاریم اینها بر جامعه حاکم شوند. دهخدا در این نامه اشاره‌ای هم به سردار اسعد بختیاری می‌کند و می‌گوید ما چرا فردی مثل محمدعلی میرزا را برداریم از سلطنت و فردی مثل سردار اسعد را به جای او بنشانیم. چون استبداد همان استبداد است.

آیا در این نامه رویکرد دهخدا به قضیه استبداد، جنبه فرهنگی پیدا می‌کند و ریشه مشکلات را عمیق‌تر ارزیابی می‌کند؟

نه؛ سیاسی است.

به اصطلاح، کل جامعه را دچار این آسیب می‌بیند؟

خیر؛ می‌گوید می‌تواند که بشود و نه اینکه خود جامعه این را خلق کرده. دهخدا می‌گوید الان در این مرحله از مبارزه هستیم و باید جلوی این قضیه را بگیریم. یعنی باز دارد تفاوت می‌گذارد بین طیف‌های مختلف مشروطه‌خواه ولی در نامه دیگری، دهخدا می‌گوید که همه باید با هم باشیم. به هر حال در آن نامه، دهخدا دارد سردار اسعد را کنار می‌گذارد. در حالی که سردار اسعد، خودش یکی از مشروطه‌خواهان است.

می‌خواهم بگویم که فقط به استناد یک یا دو نامه به یک یا چند نفر نمی‌توانیم به این سادگی نتیجه بگیریم و بگویم دهخدا در این مرحله چنین اعتقادی داشته است.

دهخدا در این سرمقاله اول می‌گوید میرزا جهانگیر خان مدیر روشن ضمیر روزنامه صوراسرافیل بود. این روشن ضمیر از دید دهخدا دقیقاً چه می‌تواند باشد؟

آگاه و هشیار و پیشرفته و معتقد به ترقی مملکت. اما ما می‌بینیم که در دوره مشروطیت، بسیاری از روزنامه‌نگاران را با این صفت می‌شناختند و این صفت بر آنها اطلاق شده. یعنی در خیلی از روزنامه‌ها من خودم چنین چیزی را دیده‌ام. در اینجا دهخدا این اصطلاح را در مورد میرزا جهانگیر خان شیرازی به کار می‌برد. دیگران هم در مورد مدیران و نویسندگان روزنامه از این اصطلاح استفاده کرده‌اند و خیلی استفاده می‌شد در دوره مشروطیت.

چون صحبت در مورد میرزا جهانگیر خان شد واقعا او بایی و از گروه صبح ازلی بود که نسبت به بهایی‌ها در اقلیت بودند؟ آیا اعدام او می‌توانست بر این مبنا هم باشد.

چنین چیزی گفته می‌شد. تا جایی که ما با اندیشه میرزا جهانگیر خان آشنا هستیم و تا جایی که از صوراسرافیل برمی‌آید او چنین اعتقادی ندارد. صحبت من این است که ممکن است او در خانواده‌ای متولد شده که آنها ازلی بوده‌اند، اما زمانی که میرزا جهانگیر به مرحله نویسندگی می‌رسد اثری از او نمی‌بینیم در خصوص آن مذهب. یعنی چندان تفاوتی از لحاظ فکری با دهخدا ندارد. هیچ‌جا هم در روزنامه صوراسرافیل یا جاهای دیگر در مورد آن اندیشه دینی خاص دفاع نکرده است. من اعتقاد دارم که ما، در او چنین چیزی نمی‌بینیم.

دهخدا در این سرمقاله اعلام می‌کند که به خاطر مسوولیت وطنی، روزنامه صوراسرافیل را مجدداً چاپ می‌کند. این مسوولیت وطنی همان دفاع از آزادی و برابری بود؟

بله؛ آزادی و برابری و پیشرفت کشور. اینکه مردم را آگاه کند. این کار برایش خیلی مطرح است. یعنی برخی از روزنامه‌نگاران دوره مشروطیت، وظیفه خودشان را آگاه کردن مردم می‌دانستند. این کار برای آنها مسوولیت وطنی بود.

دهخدا می‌گوید من با این کار در این گوشه انزوا (ایوردون سوئیس) می‌خواهم انتقام خون شهدای راه آزادی را بگیرم. چرا می‌گوید انتقام و آیا رسالت روزنامه‌نگاری، انتقام گرفتن است؟

خیر؛ رسالت روزنامه‌نگاری این نیست. شماراست می‌گویند. اما یک نکته را در نظر داشته باشید و به هر حال کسانی مثل میرزا جهانگیر و دهخدا، خودشان را صرفاً روزنامه‌نگار نمی‌دانستند. آنها خودشان را مبارز سیاسی می‌دانستند. یعنی روزنامه‌نگاری، بخشی از کارشان بود. شما در بسیاری از صحنه‌های حساس دوره مشروطیت می‌بینید که میرزا جهانگیر خان شیرازی و دهخدا

حضور دارند. برای مثال فرض کنید در زمانی که حادثه میدان توپخانه اتفاق می افتد که خیلی ها اعتقاد دارند این حادثه، برنامه اولیه کودتای محمدعلی شاه بود بر ضد مجلس، میرزاجهانگیر خان و دهخدا و میرزا قاسم خان تبریزی در کنار مجلس هستند. این یکی از دلایلی است که روزنامه در روزهای آخر در تهران منتشر نشد. یعنی اینها مدافعان مجلس هستند. در روز بمباران مجلس، میرزاجهانگیر خان دارد مسلحانه از مجلس دفاع می کند و تفنگ به دست گرفته و تیراندازی می کند. یعنی فقط خودشان را روزنامه نگار نمی دانستند. دوره انقلاب بود و اینها خودشان را مبارزان راه آزادی و مشروطیت می دانستند. آن مسئله انتقام گیری از این بابت مطرح می شود و گرنه امروز روزنامه نگار را قاعدتا انتقام جو نمی دانیم.

ظاهراً با توجه به مقاومت هایی که با هدایت ستارخان و باقرخان در تبریز علیه حکومت مرکزی و محمدعلی شاه شروع شده بود، دهخدا می گوید به زودی شیرمردان آذربایجان، به این دوره مهجوری کشور پایان خواهند داد. چرا دهخدا انتظار ندارد که ممکن است گروه های دیگری از ولایات دیگر قیام کنند و در غیاب مبارزان تبریزی، پایتخت را تصرف و محمدعلی شاه را از سلطنت برکنار کنند؟

ستارخان و باقرخان و اصلاً مقاومت تبریز، خیلی شاخص بود. در دوره استبداد صغیر محمدعلی شاه تبریز اولین شهری است که زیر بار حکومت محمدعلی شاه نمی رود و حتی ضد شاه قیام می کند. مقاومت این شهر در تمام روزنامه های دنیا بازتاب پیدا می کند و روزنامه های مختلفی نمایندگان خودشان را به تبریز می فرستند. از جمله هیات های مختلفی از فرانسه و انگلیس و جاهای دیگر به تبریز می روند تا ببینند در تبریز چه خبر است. نام ستارخان و باقرخان هم در روزنامه های اصلی کشورهای دیگر مثلاً در روزنامه «تایمز» لندن به طور مرتب منتشر می شد و اینها به عنوان نماد مشروطه خواهی ایرانی ها شناخته شده بودند.

این هیات ها خبرها را از تبریز به سرعت برای چاپ می فرستادند؟

بله؛ خبرها را به سرعت می فرستادند. یعنی شاید یکی از دلایل ضعف روزنامه صوراسرافیل چاپ سوئیس نسبت به آنها همین است. چون آنها امکان فرستادن خبر را داشتند و بسیاری از وقایع جنگ تبریز را در روزنامه های انگلیس بازتاب دادند. حتی این اخبار در روزنامه های سن پترزبورگ روسیه هم منتشر می شد.

چرا روزنامه های فارسی زبان خارج از کشور از قابلیت ها و امکانات موجود مثل تلگراف استفاده نمی کردند برای اطلاع رسانی سریع؟

بالاخره روزنامه ای مثل «تایمز» امکاناتش خیلی بیشتر بود و روزنامه های ما از این امکانات برخوردار نبودند.

به خاطر هزینه‌های زیاد استفاده از این امکانات؟

بله؛ هزینه خیلی مهم بود. بالاخره روزنامه‌ای که در همان کنج انزو ادرمی آید و منتشر می‌شود نمی‌تواند با داخل کشور ارتباط برقرار کند. شاید اگر صوراسرافیل عمر بیشتری پیدا می‌کرد در سوئیس، به اینجاها هم می‌رسید ولی بعد از سه شماره، تعطیل می‌شود. اگر باز برگردیم به صحبت شما، آخرین شماره صوراسرافیل ایوردون سوئیس در ماه صفر منتشر شده است. یعنی به تازگی در اصفهان ورشت قیام علیه حکومت صورت گرفته و مشروطه‌خواهان مسلط شده‌اند ولی هنوز به طرف تهران حرکت نکرده‌اند. بنابراین در صوراسرافیل از ستارخان و باقرخان نام برده می‌شود.

در عین حال این نکته را در نظر داشته باشید که در نامه‌های دهخدا که در همان ایام نوشته شده مشخص است که در آن ایام آخرین مراحل جنگ تبریز شروع شده است و ظاهراً وضع مبارزان و مشروطه‌طلبان شهر به خطر افتاده است.

دهخدا در نامه‌اش می‌نویسد که ما باید به کسانی که در گیلان قیام کرده‌اند تماس بگیریم و بگوییم هر چه زودتر به طرف تهران حرکت کنند. برای اینکه وضع تبریز دارد خراب می‌شود و اگر محمدعلی شاه بتواند آنجا را بگیرد به سراغ سایر شهرهای آشوب‌زده خواهد رفت.

به خاطر همین است که صوراسرافیل چاپ سوئیس، فتوای علمای نجف را چاپ می‌کند که از مردم ایران خواسته‌اند از مردم تبریز و مبارزان آن علیه محمدعلی شاه حمایت کنند؟

بله؛ این کار، محمل دینی هم دارد دفاع از مشروطیت و آذربایجان.

بعد از جمله مربوط به فعالیت‌های «شیرمردان آذربایجان» در اولین سرمقاله صوراسرافیل چاپ سوئیس آمده است: «به زودی چنانکه پیش آمده‌های کار وعده می‌دهد کواکب معارف عموماً و این شب‌تاب ضعیف نیز از افق طهران طلوع نماید». دهخدا دقیقاً و به‌طور شفاف صحبت نمی‌کند که خواننده روزنامه به راحتی منظور او را درک کند.

بله؛ اما منظورش این بود که در خود تهران هم بالاخره این مسئله انجام خواهد گرفت؛ یعنی مقاومت بر ضد حکومت استبدادی.

این جملات دهخدا در جملات همانند پیش و پس از آن واضح نیست؟

شاید به دلیل اینکه هنوز در تهران مقاومت علنی صورت نمی‌گرفت. به هر حال، در تهران هم برخی علما و روحانیون و دولتمردان، مخالفت خود را علیه محمدعلی شاه شروع کرده بودند و داشتند اقدام می‌کردند. اما هنوز در تهران قدرتی نداشتند برخلاف مبارزان و مشروطه‌خواهان تبریز. شاید ابهام در آن جملات دهخدا، به این علت است.

وقتی دهخدا نوشته خود را به کواکب و پیشامد و این دست کلمات می‌کشاند، آیا او

می خواهد به همان بحث های نجوم و ستاره شناسی قدیم و پیش بینی های عهد کهن رجوع کند؟

قاعدتا بله .

یعنی همان ستاره شناسی و سعد و نحس و امثال آن؟

بله ؛ نجوم قدیمی را در نظر دارد . در قدیم اعتقاد داشتند که از روی کواکب می توانند سرنوشت آینده را تغییر بدهند یا تفسیر کنند .

واقعا دهخدا در آن زمان به تاثیر گذاری ستارگان بر سرنوشت انسان ها باور داشت یا اینکه فقط خواسته حرفی مطابق با باورهای رایج در جامعه خود بزند؟

خیر ؛ به نظر من ، بیشتر حالت نمادین دارد این مسئله .

موضوع تهییج مردم و اقداماتی از قبیل آن چطور؟

شاید ، ولی من اعتقاد ندارم که دهخدا چنان اعتقادی به تاثیر ستارگان داشته .

جملات بعدی این سرمقاله کاملا شفاف و واضح است . دهخدا گفته از مزایای سال دوم

روزنامه آن است که در هر هفته یکی دو نفر از شهدای راه آزادی را معرفی می کنیم و شرح

حال و خدمات او را بیان می کنیم . آیا چاپ تصویر و معرفی این افراد ، می توانست نقش

موثری در شناختن این افراد به جامعه ایران عصر قاجاری داشته باشد؟

به طور مسلم یکی از مسائل تبلیغاتی هر جنبش و هر نهضت اجتماعی ، سرمایه گذاری روی

کسانی است که در آن راه کشته و شهید شده اند و میرزا جهانگیر خان شیرازی هم یکی از این شهدا

بود . معرفی شهدای راه آزادی ، برای آنها مسئله خیلی مهمی بود . البته دهخدا به قول خودش

نمی تواند وفا کند .

اما دهخدا به هر حال انتشار «روح القدس» و «سروش» را تجربه می کند؟

سروش را چاپ می کند ولی به اعتقاد من ، دهخدا در انتشار روح القدس ، نقشی ندارد .

در همین سرمقاله «از طرف اداره» دهخدا نوشته که ما به کمک مالی نیاز داریم برخلاف

سال اول انتشار روزنامه و علت آن را تحمل خسارات جانی و مالی می داند و استدعای

کمک مالی دارد . آیا توقف انتشار روزنامه ناشی از مشکل پولی بود یا ناشی از تفاوت اساسی

دیدگاه های دهخدا و معاضد السلطنه (پشتیبان مالی روزنامه)؟

مسئله فشار مالی خیلی زیاد بوده . فشار مالی هم تماش بر دوش معاضد السلطنه بود . یعنی

او فقط برای انتشار روزنامه خرج نمی کرد . برای نویسندگان روزنامه هم باید خرج می کرد . یعنی

گروهی که در سوئیس بودند را باید نگهداری می کرد و زندگی آنها را تامین می کرد . این کار ،

بالاخره برای یک فرد بسیار دشوار است .

پس در صورت اسرافیل چاپ سوئیس، به غیر از دهخدا افراد دیگری مشغول نوشتن بوده‌اند؟

تعدادی در نشر و تنظیم و تدوین روزنامه همکاری داشته‌اند. مخارج همه اینها را باید معاضد السلطنه پرداخت کند. حتی در نظر داشته باشید میرزا قاسم خان تبریزی در دوره اول انتشار آن در تهران، مخارج روزنامه را پرداخت می‌کرد ولی وقتی همین میرزا قاسم خان به سوئیس می‌رود مریض می‌شود. باز خرج بیمارستانش را باید معاضد السلطنه بپردازد.

بنابراین تامین همه این مخارج سخت است. البته این یک علت این قضیه است. علت دوم این است که اینها احساس می‌کنند که نمی‌توانند بر رویدادهای ایران تاثیر بگذارند. چون از مرکز تحولات دور شده‌اند. این عامل هم در انحلال این گروه ایرانی موثر است. به همین علل، دهخدا به اسلامبول عثمانی می‌رود که در جوار ایران است و از این طریق تلاش کردند از تباطؤ نزدیک‌تری با داخل ایران داشته باشد.

آیا از طریق پست و ارتباطات پستی نمی‌توانستند روزنامه‌شان را از سوئیس به داخل ایران بفرستند؟

من تصور نمی‌کنم. در آن زمان رویدادها به سرعت اتفاق می‌افتاد. یعنی جامعه ایران، جامعه بسیار متحولی بود. در مدت ۱۳ ماه، چند تا شهر ایران، سر به قیام برمی‌دارد و در نهایت با تصرف پایتخت ایران، محمد علی شاه را از سلطنت سرنگون می‌کنند.

بنا به سرعت تحولات در داخل، روزنامه صورت اسرافیل چاپ سوئیس نمی‌توانست به راحتی با ایرانیان در داخل کشور ارتباط برقرار کند.

دهخدا روزنامه سروش را (بعد از صورت اسرافیل سوئیس) در اسلامبول عثمانی به چاپ رساند. با توجه به نزدیکی جغرافیایی اسلامبول به ایران، آیا در زمان انتشار سروش توانست موفق‌تر عمل کند؟

خیر، موفق‌تر نبوده است در اسلامبول.

پس یک نوع آسیب‌شناسی می‌خواهد که چرا موفق نشد؟

بله؛ اسلامبول به لحاظ جغرافیایی به ایران نزدیک‌تر است ولی وقتی دهخدا وارد عثمانی و شهر اسلامبول می‌شود، نگاهش دیگر نگاه صورت اسرافیل تهران یا حتی صورت اسرافیل سوئیس نیست. یعنی باز دهخدا در اسلامبول یک مقدار محافظه‌کارتر می‌شود.

چه عاملی باعث می‌شود که دهخدا محافظه‌کارتر شود؟

به دلایل مختلف، یعنی شاید واقعا مسئله تجربه چاپ دوره اول روزنامه را به خاطر دارد و موضوع کشته شدن میرزا جهانگیر خان شیرازی و سایر مشروطه‌خواهان از جمله ملک المتکلمین و

سیدجمال واعظ اصفهانی و روح القدس . مدیر روزنامه مساوات هم فرار کرد . دهخدا هم این همه بلا سرش آمد و دچار فقر شد . همه این حوادث بر دهخدا تاثیر گذاشت . البته به تدریج دیدگاه دهخدا نسبت به برخی از مشروطه خواهان ایرانی دگرگون می شود ؛ به ویژه در مورد جناح تندرو . مثلا در مورد سیدحسن تقی زاده و حتی به یک صورت دهخدا ، مخالف تقی زاده می شود .

از چه نظر؟

از نظر سیاسی . وقتی که دهخدا در یکی از همین شماره های سروش اسلامبول ، نامزدهای انتخاباتی را برای مجلس دوم شورای ملی (۹۰-۱۲۸۸ ش) معرفی می کند در بین این نامزدها نام تعدادی از تندروهای گذشته درج شده است و تعدادی از محافظه کاران و میانه روها منتشر شده ولی در همین فهرست روزنامه سروش ، اسمی از تقی زاده نیامده است . یعنی اصلا دهخدا را معرفی نمی کند .

از نظر سیاسی به چه علت اختلاف بین تقی زاده و دهخدا پیدا شد؟

دهخدا خط سیاسی تقی زاده را نمی پذیرد . حالا یا نسبت به صداقت تقی زاده دارد شک می کند یا نسبت به وابستگی اش دارد شک می کند یا اندیشه های او را باور ندارد . به هر حال ، در نظر داشته باشید زمانی که دهخدا به اروپا می رود به او اصرار می کنند که بیا در لندن روزنامه را منتشر کن . اما دهخدا نمی پذیرد . این هم قابل تفکر و تأمل است که چرا نمی پذیرد به لندن برود . یعنی به یک صورت تصورش این است که اگر برود آنجا ، تحت نفوذ سیاست های دیگری قرار می گیرد و به همین دلیل دهخدا مایل نبود چنین کاری بکند .

مقاله «طبیعت سلطنت چیست» بسیار مفصل است و نیمی از حجم شماره اول صور اسرافیل چاپ سوئیس را در بر می گیرد . دهخدا در این مقاله می گوید اعتقاد به سلطنت ناشی از جهالت است و اصلا اعتقاد به موهبت الهی دانستن سلطنت ، غلط است . دهخدا در ادامه مطلب خود می نویسد اگر پادشاه که مدعی دریافت فرمان سلطنت از طرف خدا است ، ما باید این فرمان را از او طلب کنیم . سپس دهخدا می گوید اما پادشاه چنین فرمانی را دریافت نکرده و نمی کند . بنابراین موهبت الهی بودن سلطنت یک امر موهوم است . دهخدا ریشه مشکل را در جهالت می داند به هر حال .

بله ؛ دهخدا ریشه مشکل را در جهالت مردم می داند و اعتقاد به موهبت الهی دانستن سلطنت و حق الهی سلطنت را باوری درست نمی داند .

دیدگاه دهخدا در مورد سلطنت چه تفاوتی با دیدگاه های قبلی او دارد؟

به نظر من تفاوتی ندارد . اما ، در زمانی که در ایران بود نمی توانست این سخنان را آشکارا در

مورد شاه و موقعیت شاه بزند. برای اینکه دهخدا در دوره اول، در چارچوب قانونی کار می‌کرد و روزنامه را به چاپ می‌رساند.

در ظاهر هم سلطنت را قبول داشت و محمدعلی شاه را هم قبول داشت. اما وقتی دهخدا در سوئیس بود این آزادی را دارد که عقاید خود را بیان کند.

دهخدا در این مقاله گفته که انسان از آتش برای پخت غذا استفاده می‌کند ولی در مورد صاعقه دچار وحشت می‌شود. هنگام دچار شدن به تب، انسان تلاش می‌کند خود را درمان کند ولی وقتی بیماری‌هایی مثل طاعون و وبا شیوع پیدا می‌کند همین انسان به امور ماوراءالطبیعه متوسل می‌شود و از مقابله در برابر امور بزرگ‌تر و تهدیدهای بزرگ‌تر عاجز می‌شود. سپس دهخدا بعد از این تمیثل می‌گوید سلطنت هم چون یک امر بزرگ است و از آنجا که از اول گفته‌اند سلطنت، موهبتی الهی است، پس کسی در این امر بزرگ و خیره‌کننده شک نمی‌کند.

البته دهخدا قبلاً این بحث‌ها را مطرح کرده بود.

کجا گفته بود؟

همزمان با مجلس اول (۸۷-۱۲۸۵ ش) یعنی زمانی که سردبیر و نویسنده صوراسرافیل چاپ تهران بود و در مورد ریشه‌های خرافات صحبت می‌کرد. در آنجا می‌گوید که انسان‌ها در برابر حوادثی که بر آنها نظارت ندارند و از دسترس خارج است، دچار خرافات می‌شوند و آنها را به مابعدالطبیعه یا به قوایی دیگر منتسب می‌کنند که خارج از اختیار انسان‌ها است. از دید او این ریشه خرافات انسان‌ها و باورهای خرافی است. دهخدا این زمینه فکری را داشت اما در تهران این امور را به نظام سلطنتی تعمیم نمی‌داد. در حالی که در سوئیس چون دست بازی داشت این کار را می‌کرد.

دهخدا در همین مقاله آورده است: «سیر در ترجمه عمر نوعی انسان و دقایق مسائل علم النفس (Psychologie) به ما ثابت می‌کند که عظمت کار همیشه موروثی اثر ماندن و خنثی شدن افکار اقوام جاهله بوده است... راه استخلاص... انتساب آن به عاملی بالاتر از عالم انسانی می‌شده است». به‌طور مشخص این جملات دهخدا چه ربطی به علم النفس یا علم روان‌شناسی به تعبیر امروزی آن دارد؟

ربط دارد. برای اینکه موضوع باورهای خرافی و استفاده کردن از تعقل و چگونگی باورها بالاخره وارد حوزه روان‌شناسی می‌شود. یکی از مباحث روان‌شناسی این است که چرا انسان چیزی را باور می‌کند و چیز دیگری را باور نمی‌کند. عامل روانی در اینجا در کار است. در جامعه‌شناسی، این موضوع را بر مبنای معیارهای جامعه‌شناختی توضیح می‌دهند. اما در

روان‌شناسی بر مبنای روان‌شناسی فردی می‌آید این کار را انجام می‌دهید .
شاید هم متداول بوده بین ایرانی‌های آن زمان که بعضی چیزها یا مقدمه‌ای می‌گفتند و آن را به یک علم منتسب می‌کردند تا یک مقدار خواننده را مرعوب کنند که مثلاً در فلان علم ثابت شده که فلان چیز هست .

در ادامه آن جملات ، به مسئله سلطنت می‌پردازد و می‌گوید چون سلطنت جزء امور بزرگ است پس انسان در مورد الهی نبودن سلطنت تردید نمی‌کند . یعنی با استفاده از روان‌شناسی می‌خواهد بگوید انسان در شرایط روانی خاصی در مورد امور بزرگ یا کلان نمی‌اندیشد .
به نظر او انسان در موقعیتی قرار می‌گیرد که از نظری فکری ، دچار ضعف است . در واقع می‌خواهد بگوید انسان‌ها در مرحله‌ای از پیشرفت تمدن که متکی به تعقل خودشان نبودند آمده‌اند چنین باوری را پذیرفته‌اند . شاید به قول شما چندان ربطی هم به خود روان‌شناسی نداشته باشد و ما بیشتر این بحث‌ها را باید در تحولات اجتماعات و تاریخ تمدن بررسی کنیم .

اشاره می‌کند به این نکته که سلطنت در زمانی به وجود آمد که هر اجتماعی به خاطر نیاز مجبور شد عاقل‌ترین و شجاع‌ترین فرد خودش را برگزیند و او مشکلات را حل کند . در بخش دیگری می‌گوید نادر افشار در زمان لشکر کشی ایران ، چادر و خیمه شاه‌طهماسب صفوی را بالا زد تا نشان بدهد شاه ، شجاع‌ترین یا عاقل‌ترین آدم موجود در کشور نیست و بزرگان و فرماندهان بعد از دیدن شاه‌طهماسب ، او را از قدرت برکنار کردند و نادر را به عنوان پادشاه برگزیدند .

به نظر من چیزی که در این جملات وجود دارد تا حدی حتی عقاید جمهوری خواهانه است . یعنی همین مقاله «طبیعت سلطنت چیست» تا حدودی ولی نه به صورت آشکار به جمهوری خواهی روی می‌آورد . نوع استدلال و اینکه چرا اصلاً سلطنت به وجود آمده و چگونه رشد کرده و چگونه رو به زوال رفته ، این نکته مهم را پیگیری می‌کند . اما باز دهخدا به خاطر جو خاص ایران ، اعتقادات مردم ، سیاستمداران و دولتمردان ، این حرف را بیان نمی‌کند .

در جملات پایانی این مقاله طولانی ، دهخدا می‌گوید سلطنت جز اجماع اختیاری مردم و اطاعت از یک تن به آن صورت ، چیز دیگری نیست . مگر ما سلطنت انتخابی هم داریم که دهخدا چنین چیزی را مطرح می‌کند؟

ما چنین چیزی نداریم .

پس در اینجا دهخدا دچار مغلطه و سفسطه‌بازی می‌شود؟

خیر ؛ حرفش را می‌خواهد بزند ولی ظرفیت جامعه خودش را نیز می‌شناسد . حتی در همین حد که این جملات را نوشته ، تعدادی از مشروطه‌خواهان ایرانی به او اعتراض می‌کنند که چرا این

مطلب را نوشتی؟ بنابراین نمی‌تواند یکباره بیاید بگوید که من طرفدار انتخاب رهبر جامعه هستم. چون در آن حالت می‌شود جمهوریت.

در اوایل این مقاله گفته بود اعتقاد به موهبت الهی دانستن سلطنت، ناشی از جهالت است. اگر از همین زاویه به حرف دهخدا نگاه کنیم با رفع جهالت و کسب سواد، سلطنت را باید کنار گذاشت و باور به آن را خرافی دانست. اما در جملات پایانی می‌گوید سلطنت فقط اجماع اختیاری مردم بر اطاعت از یک نفر است. اگر قرار باشد مردم آگاه شوند، باور به سلطنت از بین می‌رود ولی چرا دهخدا در پایان از سلطنت اختیاری بحث می‌کند؟ سلطنتی که اختیاری باشد در چارچوب سیاسی جوامع مختلف، چه معنی‌ای می‌تواند داشته باشد.

آن نظام در واقع جمهوری می‌شود و نه سلطنت؟

بله؛ آن حالت، دیگر جمهوری می‌شود. اما همین حرف را می‌زند بدون اینکه نام جمهوری را بیاورد.

اما ابهام خاصی را در لابه‌لای کلماتش گنجانده است؟

تقریباً، یعنی دهخدا نمی‌آید به صورت علنی و آشکار بگوید که مقصود من جمهوری است ولی من و شما که الان نوشته دهخدا را می‌خوانیم به نظر ما جز جمهوریت، چیز دیگری نمی‌تواند بشود.

خودش که دچار جهالت نیست که بگوید به سلطنت اعتقاد داریم. پس رسیده به مرحله خودآگاهی که باور به سلطنت را امری خلافی بداند و آن را طرد کند؟

تصور می‌کنم که دهخدا در این مرحله به این اندیشه رسیده. یعنی حداقل زمانی که این مقاله را دارد می‌نویسد این اعتقاد را دارد.

چند فتوا از مراجع تقلید نجف علیه محمدعلی شاه، در روزنامه صوراسرافیل چاپ سوئیس به چاپ رسیده است. در این فتواها به جای محمدعلی شاه، نام محمدعلی میرزا ذکر شده و به صورت شدیدالحنی علیه او صحبت کرده‌اند و از مردم خواسته‌اند به این سفاک جبار، مالیات ندهند و هر کس کمک نکند به مشروطه خواهان، با امام جنگیده است. نامه‌ای از این علما از طریق مشیرالسلطنه صدر اعظم وقت ایران برای محمدعلی شاه ارسال شده و در صوراسرافیل هم چاپ شده. در این نامه بالحنی ملایم گفته شده که کارگزاران حکومت افراد لایقی نیستند و همین کارگزاران به فکر حفظ نوامیس دولت و دین نیستند. آیا نامه به صدر اعظم دیرتر به دست دهخدا رسیده که لحن ملایمی نسبت به فتواها دارد؟

بله؛ یک زمان امید کنار آمدن با محمدعلی شاه وجود دارد. زمانی هم هست که خیر، و

محمدعلی شاه مجلس را به توپ بسته است و مجلس تعطیل شده است .
چرا این فتواها و آن نامه‌ها را در کنار هم چاپ می‌کند در حالی که لحن آنها بسیار متفاوتند؟

ممکن است دیر به دستش رسیده‌اند . یعنی اینها طی تاریخی منتشر شده‌اند ولی تا چند ماه طول کشیده که در صوراسرافیل سوئیس هم منتشر شوند . بنابراین همه آنها را در کنار هم می‌آورد .
مطلب چرند پرند این شماره از روزنامه صوراسرافیل مرتبط با حدیث «کلام الملوک ملوک الکلام» است به این معنا که کلام پادشاه ، بالاترین و با ارزش ترین سخنان است .
دهخدا در این نوشته با لحن طنزآمیز می‌گوید که ما پادشاه می‌خواهیم تا شهرهای شمالی ایران را محافظت کند (اشاره به جنگ‌های ایران و روس) ، مدارس رایگان تاسیس کند تا کودکان ایرانی درس بخوانند و مجلس داشته باشیم ولی پادشاه ایران ۳ بار قسم خورده به مشروطه وفادار باشد و عصمت مادرش را هم مزید بر وثیقه کرده است . در نهایت دهخدا با استفاده از حدیث مذکور تلاش می‌کند بگوید که محمدعلی شاه ، پادشاه لایقی نیست که آن حدیث در مورد او صدق کند و در نهایت جوایبه محمدعلی شاه به نامه علمای نجف را چاپ می‌کند و می‌گوید ببینید پادشاه چه طرز فکری دارد . . .

یعنی دهخدا به عنوان چرند پرند دارد آن را می‌آورد و در واقع می‌گوید این بالاترین چرند پرندی است که ممکن است نوشته شده باشد .

از این طریق می‌خواهد نتیجه بگیرد که محمدعلی شاه ، شجاع‌ترین یا عاقل‌ترین فرد جامعه نیست که مطابق عقاید پیشینیان بخواهیم او را انتخاب کنیم تا از منافع جمع و جماعت حفاظت کند؟

بله که اگر باشد قاعدتا کلامش هم بالاترین کلام و ملوک کلام است . اما نگاه کنید که کلامش در این حد است .

محمدعلی شاه در نامه خودش به علمای نجف گفته که شما خبر ندارید در ایران چه می‌گذرد و با مشروطیت چه وضعی پیش آمده . آیا ادعای محمدعلی شاه درست است از نظر اطلاع نداشتن علما؟

محمدعلی شاه در سراسر دوره مجلس اول مبارزه می‌کرد با مشروطه خواهان و همیشه عذر و بهانه داشت . همیشه می‌گفت روزنامه‌ها ، انجمن‌ها و مجلس تندروی می‌کنند .

به هر حال فحاشی نسبت به محمدعلی شاه و خانواده سلطنتی که رایج شده بود؟

اما این فحاشی‌ها در صوراسرافیل نیست . در شماره اول روزنامه صوراسرافیل چاپ تهران مقاله‌ای با اسم و امضای دهخدا منتشر شده بود . این مقاله قرار بود به صورت شبنامه پخش شود

ولی قبل از اینکه دهخدا سردبیر و نویسنده روزنامه شود، او این مقاله را به میرزا قاسم خان تبریزی داده بود تا بخواند. بعد از اینکه تصمیم می‌گیرند دهخدا سردبیر شود آن مطلب را در صوراسرافیل چاپ می‌کنند. می‌شود گفت این مقاله، کمی تند است. البته در روزنامه‌ای مثل «مساوات» و «روح القدس» و مانند آنها توهین به خانواده سلطنتی یا خود محمدعلی شاه وجود داشت ولی صوراسرافیل به آن صورت مطلب چاپ نمی‌کرد و یعنی یک مقدار با احتیاط کار می‌کرد.

کجای این مطلبی که قرار بوده به صورت شبنامه منتشر بشود ولی بعد در روزنامه صوراسرافیل چاپ شده، تند است؟

می‌گوید اگر پادشاه با مردم، همراه نباشد و تن به خواسته‌های مردم ندهد و در واقع مشروطیت را نپذیرد همان بلایی سرش می‌آید که سر پادشاهان خودکامه‌ای مثل چارلز اول، پادشاه انگلیس و لویی شانزدهم در فرانسه آمد. تندی این مطلب در این حد است. یعنی من در مطالب صوراسرافیل چاپ تهران، واقعا توهین به خانواده سلطنتی یا خود شاه ندیدم.

شما بر این باورید که مطالب صوراسرافیل در حد انتقاد شدید است و نه توهین؟
حتی همیشه به خود شاه هم انتقاد ندارد. تا مدتی با خودشاه کار ندارد. وقتی ماجرای میدان توپخانه اتفاق می‌افتد چیزی نمی‌گوید. فقط در چرند پرند به صورت پوشیده در مورد دخالت شاه در این کارها صحبت می‌کند. اما هر چه به سمت پایان دوره اول مجلس پیش می‌رویم برخوردها شدیدتر می‌شود به اصطلاح محمدعلی شاه شمشیر را از رو می‌بندد. جناح تندرو مشروطه خواهان نیز به همان ترتیب به پادشاه حمله می‌کند.

محمدعلی شاه در همان جویبه به علما نوشته که مردم ایران از مشروطه بیزارند و من به عنوان پادشاه می‌خواهم با بدعت مزدکی مذهبان مخالفت کنم. در پایان هم گفته برای استقلال کشور، نیاز به کمک دارم و می‌گوید به توجهات حضرت ولی عصر هم احتیاج داریم تا موفق شویم. آیا واقعا این جملات، دفاع یکطرفه محمدعلی شاه از خودش است یا نه؟

به طور مسلم، بالاخره او برای کارهایی که کرده و خلاف قانون بود چیزهایی را مطرح کرده ولی به هر حال او به قانون اساسی مشروطه سوگند خورده بود و حالا آن قانون اساسی را زیر پا گذاشته، مجلس را به توپ بسته و عده‌ای را کشته. از آن طرف می‌داند که علما و مراجع تقلید صاحب نفوذ هستند و می‌توانند بر ضد او فتوا بدهند. به همین دلیل محمدعلی شاه می‌خواهد دل آنها را به دست بیاورد. شاه از چه حربه‌ای استفاده می‌کند؟ به طور معمول شاه باید از حربه دینی استفاده بکند. در اینجا هم می‌آید به اصطلاح مزدکی مذهبان متوسل می‌شود و مسائل دیگر که مثلا شما خبر ندارید و فلان بوده. یعنی به یک صورت می‌خواهد بگوید مشروطه طلبان، نامسلمان بودند و کافر بودند و من هستم که هم استقلال مملکت را می‌خواهم حفظ کنم و هم از مذهب دفاع بکنم.

در شماره دوم صور اسرافیل چاپ سوئیس، سال انتشار از اول به دوم تغییر داده شده است، چرا سال دوم؟

به نظر من در شماره اول که زده بودند سال اول، اشتباه است. چون واقعا روزنامه وارد سال دوم انتشار شده بود.

به نوعی در شماره دوم تصحیح کرده؟

بله؛ تصحیح کرده چون قول داده بودند که تمام شماره‌ها را منتشر خواهیم کرد ولی شاید اینها به دلیل اینکه گفته‌اند ادامه شماره‌های تهران است، سال اول زدند ولی بعد به این نتیجه می‌رسند که خیر و الان یک سال و خرده‌ای از انتشار سال اول گذشته. پس سال دوم را می‌نویسند و با این کار اشتباه خود را تصحیح می‌کنند.

سر مقاله دومین شماره هم به بحث در مورد سلطنت اختصاص دارد، چرا؟

ادامه همان مطلب شماره اول است و باز مخالفت خود را با سلطنت نشان می‌دهد.

دهخدا در این مطلب هم می‌گوید اگر سلطان را مجری امور دین بدانیم در واقع باید پذیریم که بعد از پیامبر اسلام، پیامبر دیگری آمده است و اصلا این حرف‌ها شرک است. آیا دهخدا می‌خواهد اعتقاد مردم به سلطنت را به‌طور کلی از بین ببرد؟

بله؛ به‌طور مسلم.

اینچنین نگرشی، موجب تشدید اختلافات دهخدا با معاضد السلطنه می‌شد که پشتیبان مالی روزنامه بود؟

نمی‌دانم ولی فکر نمی‌کنم. یعنی خود معاضد السلطنه هم احیانا چنین تفکری داشت. مثلا یک نامه از معاضد السلطنه در دست داریم که آزادیخواهان ایران و کسانی را که تخم آزادی را در ایران کاشته‌اند معرفی می‌کند. در این نامه معاضد السلطنه می‌گوید سید جمال این کار را کرده. به بیان دیگر روشنفکران ایرانی واقعا این اعتقادات را داشتند. من فکر نمی‌کنم در اینجا معاضد السلطنه با دهخدا اختلاف واقعی داشته باشند.

البته در مطالب انتقادی خود اسمی از شیخ فضل‌الله نوری به صراحت نبرده ولی مشخص است که در مطلب خود دارد به او نقد وارد می‌کند و می‌گوید این آدم اطلاعی از سیاست امروز

رایج در دنیا ندارد. چرا دهخدا در کنار نقد از محمد علی شاه، به نقد نوری هم می‌پردازد؟

در ایران که محمد علی شاه دیگر مشروطیت را قبول نداشت. وقتی هم می‌خواهد مشروعتی برای سلطنت خودش فراهم کند، سعی می‌کند از طریق شیخ فضل‌الله نوری، این مشروعت را به دست بیاورد برای اعمالی که انجام می‌دهد از جمله در انحلال مجلس و برای کشتن مشروطه‌خواهان. در همه این کارها سعی می‌کند بگوید شیخ فضل‌الله نوری پشتیبان من است در

اعمالی که انجام می‌دهم .

محمدعلی شاه در دستوری به صدراعظم گفته بود فقط به مدت ۳ ماه، مجلس را تعطیل می‌کند. آیا سیاست جهانی آن زمان این اجازه را می‌داد که محمدعلی شاه به آن صورت مجلس را به توپ ببندد و تعطیل کند؟ آیا کشورهای دیگر نسبت به این نوع اقدامات اعتراض کردند؟

کشورهایی که در جهان موثر بودند معترض بودند ولی آمریکا و فرانسه و آلمان خیر. اعتقاد من این است که اگر در ایران، مقاومتی صورت نمی‌گرفت در برابر کودتای محمدعلی شاه و مثلاً تبریز قد علم نمی‌کرد و اگر بختیاری‌ها در اصفهان قیام نمی‌کردند و در گیلان قیام نمی‌شد یا در استرآباد و مشهد و جاهای دیگر یا سیدعبدالحسین لاری در فارس قیام نمی‌کرد، کشورهای دیگر هم چیزی نمی‌گفتند. اما آن کشورها چون دیدند شرایط ایران به صورت بحرانی دارد جلو می‌رود و محمدعلی شاه دارد قدرت را به تدریج از دست می‌دهد و در مقابل، مخالفان دارند قد علم می‌کنند، می‌گفتند محمدعلی شاه که گفته بعد از ۳ ماه مشروطه را برقرار می‌کند، چرا انتخابات را برگزار و مجلس را برقرار نمی‌کند. برای اینکه به بحران‌هایی که در جامعه بود خاتمه داده شود. چون آن کشورها ایران را امن و با ثبات می‌خواستند. به هر حال آنها در ایران سرمایه‌گذاری داشتند. بنابراین در اینجا است که به محمدعلی شاه فشار می‌آورند که دوباره مجلس را برقرار کند تا مشروطه خواهان ساکت شوند و گرنه سایر کشورها مثل آلمان و فرانسه و آمریکا که در ایران صاحب نفوذ نبودند و اگر اعتراضی هم می‌کردند، اعتراض آنها موثر نبود.

در همان مقاله «طبیعت سلطنت چیست» دهخدا اشاره می‌کند به تعارض مالیات با زکات و می‌گوید علمای اسلام اجازه نمی‌دهند در کنار دادن زکات، مسلمانان به دولت مالیات بدهند. البته هنوز تعارض مالیات و زکات حل نشده ولی چرا دهخدا یک بحث فکری - فقهی را در لابه‌لای مطالب خود می‌گنجاند که تاکنون لاینحل مانده است و در عین حال دهخدا در مورد حل این تعارض هم با وضوح بحثی مطرح نمی‌کند؟

در اینجا باز دهخدا تلاش می‌کند مردم را از دادن مالیات، معاف کند و صورت شرعی به بحث خود بدهد. به همین علت، یک بحث قدیمی و حل نشده را دوباره مطرح می‌کند.

در میان مطالبی که در این شماره آمده، مطرح شده که دولت عثمانی، حکومت مشروطه را پذیرفته است و چنین پذیرشی باعث شده کل دنیا به آن کشور افتخار کنند. در حالی که پادشاه ایران، مجلس را به توپ بسته و مشروطیت را تعطیل کرده است. چرا بحث عثمانی مطرح شده است در صورتی که در آنجا هم استبداد عبدالحمیدی حاکمیت داشت؟

در آن زمان در عثمانی با جنبش ترکان جوان روبه‌رو هستیم که پادشاه یعنی سلطان عبدالحمید

دوم را وادار می‌کنند مشروطیت را اعطا کند. اعطای مشروطه در آنجا مقارن با استبداد صغیر در ایران می‌شود، یعنی در صورتی که ایران زودتر از عثمانی به مشروطیت رسیده بود در این مرحله، اما شاه ایران، آن را از بین برده و برگشته به دوره خودکامگی خودش و عثمانی خودکامه، وارد دوره مشروطیت شده. در واقع همه کشورهای بزرگ یا مجامع مختلف دارند از آن کشور حمایت می‌کنند و آن را یک کشور پیشرفته می‌دانند برخلاف مورد ایران.

به هر حال باز در آنجا نظام سلطنتی مشروطه حاکم می‌شود. در حالی که دهخدا یک حکم کلی می‌دهد و می‌گوید نظام نحس پادشاهی. اگر واقعا این نظام، مطرود است حکومت عثمانی هم به هر جهت تفاوت اساسی ندارد؟

وقتی که دارد از عثمانی تعریف می‌کند یعنی اینکه ما باید به آن راه برویم. یعنی دارد تمام این چیزها را استفاده می‌کند تا نشان بدهد ایران و حکومت محمدعلی شاه کلا از قافله تمدن عقب است و ما داریم عقب‌گرد می‌کنیم. دهخدا از این دید به قضیه نگاه می‌کند.

در مقاله‌های دهخدا کلمات قابل توجهی همچون «حکومت قانونی» و «سلطنت ملی» به کار برده می‌شود. این کلمات از دید دهخدا دلالت بر چه نوع حکومت‌هایی دارد؟

وقتی دهخدا کلمه‌های ملی و ملت را به کار می‌برد مثل بسیاری از مشروطه‌خواهان آن زمان، مقصودش حکومتی است که بر مبنای رضایت مردم شکل گرفته باشد. البته بیشتر از کلمه ملت استفاده می‌کند تا مردم. یعنی همین که انتخاباتی در کار باشد و نمایندگان ملت با رای ملت انتخاب شده باشند، در مجلس نشسته باشند و قانونگذاری بکنند، حکومت هم پاسخگو و مسوول باشد به نمایندگان مجلس و قوه مجریه محدود شده باشد. از نظر افرادی مثل دهخدا چنین حکومتی، حکومت ملی است.

حکومت قانونی به چه معنا است؟

حکومت قانونی هم همان است و مترادف همدیگر است. یعنی حکومت باید قانونمند باشد تا حکومت قانونی شکل بگیرد. حکومت قانونی فقط به معنای تدوین قانون نیست. بلکه حکومتی مبتنی بر قانون اساسی باشد. قانون اساسی‌ای که باز نمایندگان ملت آمده باشند و آن را تدوین کرده باشند.

مقاله دهخدا در مورد سلطنت به این موضوع می‌پردازد که سلطنت واقعا موهبتی الهی نیست. در قانون اساسی مشروطه، گفته شده که سلطنت، موهبتی الهی است. این قانون در مجلس مشروطه به تصویب رسید، وقتی دهخدا در اصل به قانون اساسی وقت ایران ایراد می‌گیرد چگونه می‌شود حکومت قانونی در آن زمان ایجاد کرد؟

دهخدا در آن مقاله «طبیعت سلطنت چیست» می‌گوید اجماع مردم، شرط گزینش پادشاه

باشد. من و شما به این نتیجه رسیدیم که مقصود دهخدا، حکومت جمهوری است ولی در آن ایام نمی توانست چنین چیزی را به طور صریح بیان کند.

آنچه را می گوید در مورد شرایط آن زمان است که قانون اساسی برای کشور تدوین شده است.

وقتی که اساس سلطنت را زیر سوال برده، چگونه کلمه سلطنت ملی را ذکر می کند؟

چاره دیگری ندارد. چون می خواست غیر از این چه کار کند؟ یعنی بالاخره نمی تواند بگوید که سلطنت نباشد.

در حد یک هفته تا شماره دوم صور اسرافیل چاپ سوئیس این همه تشویش و تعارض ذهنی

دارد که نمی داند نظر روشنی ارائه کند؟

بله؛ ممکن است بین آن چیزی که دهخدا گفته با آنچه که اعتقاد داشته فرق باشد و ضروریات صحنه سیاست به او حکم کرده که به آن شکل حرف بزند. به همین دلیل در یک مقاله می بینیم که در چند جا مطالبش با هم تضاد دارد. به خاطر اینکه چیزی را که خودش اعتقاد داشته نمی توانسته همان را بیان کند.

این نوع ابهام در تعارض با وظیفه روزنامه نگاری قرار می گیرد که بر شفاف بودن و قابل فهم

بودن تاکید دارد؟

بسیار حرف درستی است ولی شرایط زمانه و آن مبارزه سیاسی را در نظر داشته باشید. اعتقاد من این است که افرادی مثل دهخدا و میرزا جهانگیرخان، روزنامه نگار حرفه ای به معنای امروزی نبودند. آنها مبارز بودند و از روزنامه استفاده می کردند در راه مبارزه سیاسی خودشان. حالا همراه با دیگر گون شدن صحنه سیاست، بعضی حرف ها که اعتقاد خودشان بود را بیان می کردند. آنها نگاه می کردند که ضروریات سیاسی چه حکم کند و همان حرف ها را می گفتند، یعنی برای آنها این مسائل، خیلی مهم بوده. بنابراین نمی شود این افراد را فقط روزنامه نگار دانست که همه چیز را شفاف بگویند و تناقض نداشته باشند. اگر به این صورت نگاه نکنیم به واقعیت تاریخی نزدیک تر می شویم.

در جملات بعد از سلطنت انتخابی، مجدداً گفته اعتقاد به سلطنت ناشی از فراموشی و عدم

اعتقاد به دستورهای اسلام است و اشاره دارد به نظام نحس پادشاهی، آیا این اشاره مجدد

تلاشی است برای به چالش کشیدن ریشه نظام سلطنتی؟

دارد به این شکل ریشه سلطنت را می زند.

در پایان سرمقاله شماره دوم در داخل پرانتز، اصطلاح «ادامه دارد» را می گنجاند. آیا به

چالش کشیدن اعتقاد به سلطنت، دغدغه و مسئله اصلی و اساسی دهخدا بود؟

به هر حال برای مشروطه خواهان، این مسئله مهمی بود و خاص دهخدا نبود. یعنی در این مرحله،

همه آنها با این مسئله روبه‌رو بودند که الان سر نوشت کشور چه باشد و چه نوع نظام سیاسی ای باید برقرار شود و چه کار باید کرد. این مسائل، مشغله ذهنی مشروطه خواهان در آن زمان بود. البته باید در آن لحظه تکلیف خودشان را با حکومت استبدادی روشن می کردند و مسائل مختلفی همچون اصلاحات اقتصادی، اداری، فرهنگی و فکری، در پشت سر این موضوع باید می آمد. یعنی فعلا ضرورت مواجهه با محمدعلی شاه به صورت یک فرد است که در بالا نشسته است.

در بین مطالب شماره دوم صور اسرافیل چاپ سوئیس، نامه آیت الله العظمی آخوند خراسانی به نامه محمدعلی شاه (جواییه نامه علمای نجف) آمده است. آخوند خراسانی در نامه اش گفته که کارگزاران دولت به فکر نوامیس دین و دولت نیستند. این صحبت رد حرف محمدعلی شاه در خصوص تامین استقلال کشور و امثال آن است؟

بله؛ همین طور است. چون محمدعلی شاه گفته بود ما این کار را برای حفظ استقلال کشور انجام دادیم.

همچنین آخوند خراسانی در جواب نامه محمدعلی شاه گفته نسبت دادن اساس مشروطیت به «مزدک» و «باب» بی ربط و ضد حقیقت است. آیا این جواب صراحت لازم را در مورد ادعای محمدعلی شاه دارد؟

برای اینکه چند مرجع تقلیدی که در نجف بودند اعتقاد داشتند که در این زمان و در شرایط خاص غیبت حضرت امام زمان، بهترین نوع حکومت که می تواند در جامعه ایران باشد، حکومت بر مبنای مشروطیت است. یعنی این همان چیزی است که آیت الله نایینی از علمای مقیم نجف در کتاب «تنبيه الامه و تنزيه المله» گفته که درست است حکومت مشروطه هم غاصب و جائز است اما غصب آن به مردم نمی رسد فقط نسبت به حضرت امام زمان است. بنابراین حکومت مشروطه نسبت به حکومت استبدادی، عدالت بیشتری نصیب مردم می کند و ما این نوع حکومت را می پذیریم. به همین دلیل در جواب نامه محمدعلی شاه نوشته اند که این حکومت، نه ربطی به مسئله مزدک دارد و نه ربطی به مسئله باب دارد. اصلا ربطی به مسئله بابی گری نداشته این قضیه.

در آخر این نامه به محمدعلی شاه گفته شده که ادامه حکومت زور ممکن نیست. آیا محمدعلی شاه قبول نکرد که با آن روش نمی تواند ادامه دهد؟

خیر؛ محمدعلی شاه زیر بار نمی رفت. من اعتقاد خودم را به شما بگویم که محمدعلی شاه از روز اولی که به سلطنت نشست مخالف مشروطیت بود. در همه مراحل سعی کرد به بهانه ای مختلف آن را از بین ببرد و نمونه هایش هم بارز است.

در همان ابتدا که هنوز به ظاهر مشروطه خواهان با او هیچ اختلافی نداشتند وقتی که می آید تاجگذاری بکند از نمایندگان مجلس دعوت نمی کند در جلسه تاجگذاری حضور داشته باشند.

این کار، اولین بی حرمتی محمدعلی شاه نسبت به مجلس است. ماجرا ادامه پیدا می کند تا اینکه مجلس به توپ بسته می شود. در دوره استبداد صغیر محمدعلی شاه، این پادشاه هیچ تلاشی نمی کند که حکومت استبدادی را تعدیل کند. اصلا این کار را نمی کند، حتی وقتی تا آخرین مراحل جنگ تبریز می خواهد شهر را از بین ببرد و بر سر مردم تبریز و مدافعان مشروطه در آن شهر، لشکر و نیرو می ریزد و با توپ آنجا را می زند تا جایی که امکانات نظامی و مالی به او اجازه می دهد این کار را انجام می دهد. این کار ادامه دارد تا وقتی که نیروهای مشروطه خواه گیلان وارد قزوین می شوند و می خواهند به تهران حمله کنند. وقتی این نیروها به قزوین می رسند، پادشاه می گوید من مشروطیت را قبول کردم. حتی وقتی با او صحبت می شود و مذاکره ای به عمل می آید محمدعلی شاه می گوید بر همان مبنای قانون اساسی مشروطه و متمم آن و سپس می گوید همه بندهای آن را قبول دارم.

این پذیرش در زمانی مطرح شده که او در موضع ضعف است و او می بیند که شاید امکان دفاع از پایتخت را نداشته باشد. لذا من اعتقاد دارم در این زمان، اگر مشروطه خواهان زیر بار حرف او می رفتند باز به محض اینکه شاه قدرت می گرفت همه مشروطه خواهان را سرکوب می کرد. مشروطه طلبان به این موضوع واقف بودند. به همین علت است که به تهران حمله می کنند و او را از سلطنت خلع می کنند. اساسا محمدعلی شاه به خاطر ساخت فکری و طرز پرورش خودش و نگاهی که به حکومت کننده و حکومت شونده داشت نمی توانست مشروطیت را به معنای واقعی کلمه بپذیرد.

ترور محمدعلی شاه به جناح تندرو مشروطه خواهان نسبت داده شد از جمله به حیدر عمو اوغلی، آیا این نوع رفتارها موجب تغییر رفتار و رویه او نسبت به مشروطیت نشد؟

به اعتقاد من همه اینها ظاهر قضیه بود. در همان دوره یعنی مدت ها قبل از اینکه ترور صورت بگیرد، ثقه الاسلام تبریزی که فرد میانه رویی بود در نامه ای خطاب به مستشارالدوله (نماینده مجلس) نوشت که هر وقت محمدعلی شاه نرزش نشان داد و عقب نشینی کرد بدانید که دارد خودش را آماده می کند که ضربه بزند.

یعنی به اعتقاد من محمدعلی شاه، هرگز با مشروطیت کنار نمی آمد. او منتظر فرصت بود که بتواند به صورتی کار خودش را انجام دهد. ترور که انجام می شود عزمش را بیشتر جزم می کند که با مشروطیت مخالفت کند و حتما این کار را بکند و گرنه او آدمی نبود که زیر بار مشروطیت برود. البته مظفرالدین شاه هم چنین پادشاهی نبود و حتی اول کار هم او نیز با مشروطیت مخالفت می کند و به زور وادار به تسلیم می شود، فرمان را امضا می کند، سر تسلیم فرود می آورد و فرمان انتخابات را صادر می کند. مظفرالدین شاه تا مدت ها انتخابات آذربایجان را به تعویق انداخت.

در واقع او نیز مرحله به مرحله و ادار به عقب نشینی شد. یعنی اگر ایرانی‌ها به خودشان نمی‌آمدند این پادشاهان قاجار، هیچ کدام از این قوانین را در کشور اجرا نمی‌کردند و مشروطیت را در ایران برقرار نمی‌کردند.

دهخدا مطابق وعده‌ای که داده بود تصویر میرزا جهانگیر شیرازی را در شماره سوم چاپ می‌کند و مسمط معروف خود را در رثای او به چاپ می‌رساند. شما این شعر را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

بالاخره میرزا جهانگیر خان مدیر روزنامه صوراسرافیل تهران بود که در این راه کشته شده بود. در آن زمان فرد شناخته شده‌ای بود و عکس او در مطبوعات باکو چاپ شد و نوشتند که میرزا جهانگیر خان، جز و آزادیخواهان و روزنامه‌نگارانی بوده که کشته شده‌اند.

آیا در نشریات اروپایی هم اعدام او انعکاس پیدا کرد؟

در نشریات اروپایی می‌گویند این فرد کشته شده ولی عکس او چاپ نشده. اما در قفقاز چرا. در نشریات قفقاز عکس یا نقاشی چهره او را منتشر کردند یا اسم روزنامه را می‌آورند که مدیرش شهید شده. به هر حال میرزا جهانگیر خان، چنین شهرتی داشت.

تمثال چاپ شده میرزا جهانگیر خان در صوراسرافیل سوئیس، واقعا عکس است یا نقاشی از چهره او؟

این عکس خود میرزا جهانگیر خان شیرازی است. دو تا عکس معروف از میرزا جهانگیر هست. یکی بیشتر شکل و حالت اروپایی دارد و اما عکسی که در صوراسرافیل چاپ شده، عکس سنتی‌ای است که از او در دسترس بوده است.

مرثیه دهخدا در رثای میرزا جهانگیر خان شیرازی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

آن شعر که شعر زیبایی است. من البته تخصصی در ادبیات ندارم. اما یک تحلیل بسیار زیبا در مورد این شعر توسط آقای «کریمی حکاک» به زبان انگلیسی در قالب یک جلد کتاب نوشته شده. چندین صفحه را نیز اختصاص داده به تحلیل یکایک مصرع‌های این شعر و ریشه‌یابی کرده است. آقای کریمی حکاک گفته وقتی دهخدا در این شعر مثلاً چنان چیزی گفته مقصودش چه هست. متأسفانه این کتاب به فارسی ترجمه نشده ولی به صورت بسیار زیبایی این شعر را تحلیل کرده و خلیلی‌ها اعتقاد دارند که این شعر، خیلی تاثیر گذاشته روی ادب فارسی.

در شماره سوم صوراسرافیل سوئیس، عنوان «پروتست و وسای مذهب جعفری به کنفرانس حکمیت لاهه ۱۳۲۶ ق» را داریم. جریان این نامه‌نگاری چه هست؟

دقیقا اطلاعی در این زمینه ندارم.

در این نامه نوشته شده که دولت ایران، آزادی‌های خدادادی مردم را سلب کرده و پولی هم که

بابت استقراض از خارج گرفته، صرف سرکوب مردم می کند. در این نامه تقاضای کمک مطرح شده و گفته شده که این نامه را توسط سفیر هلند به آن کنفرانس ارسال می کنیم. . . . کنفرانس حکمیت حتما همان دیوان داوری لاهه باید باشد. به نظر اشتباه ترجمه شده و گرنه در ذهنم نیست که چنین کنفرانسی در آنجا به وجود آمده یا نیامده.

احتمالا آنها می توانستند کمکی به انقلابیون و مشروطه خواهان مخالف محمدعلی شاه کنند؟

خیر؛ به لحاظ حقوقی نمی توانستند. در واقع این چیزی بود که می خواستند در جاهای مختلف بازتاب داشته باشد.

هدف از چاپ کردن آن در صوراسرافیل، چه می تواند باشد؟ این که نشان بدهند در سطح جهانی، ایرانی ها دارند تلاش می کنند برای آزادی خودشان. در واقع این کار باعث رسوایی حکومت ایران در همه جا شده.

اخبار مختصری هست در مورد شورش و قیام های مردمی حامی مشروطه در شهرهای اصفهان، کرمانشاه، آذربایجان، خراسان و سایر مناطق کشور با اسم. آیا وضع کشور بعد از انحلال مجلس به حدی رسیده بود که کشور را غرق در ناامنی و اعتصاب نشان بدهد؟ بله؛ دقیقا همین طور بوده است.

تبعات و پیامدهای وقوع این ناامنی ها و اعتراضات برای کشور چه بود؟ در یک مقطع زمانی مقاومت مردم فقط به تبریز محدود بود و پادشاه به کمک نیروهای نظامی خودش و عشایر منطقه، این شهر را محاصره کرده بود و می جنگید. وقتی که اعتراضات در سراسر کشور گسترش پیدا کرد، شاه از نظر نظامی این امکان را نداشت که همه جا را محاصره کند و نیروهای نظامی خودش را به آن شهرها بفرستد. امکان مالی انجام این کار را نیز نداشت، به همین دلیل، اختیار کشور از دست محمدعلی شاه داشت خارج می شد.

همراه با این وضع، ماهیچ رهبر واحد یا حزب واحد یا جنبش واحد نداشتیم که همه مبارزان را بتواند زیر نظر خودش داشته باشد و هر کدام از شهرها جدا جدا مبارزه می کردند و خواه ناخواه کشور در ناامنی فرومی رفت. اگر این وضع در بلندمدت ادامه پیدا می کرد امکان این بود که کشورهای مثل انگلستان و روسیه وارد بشوند حداقل به بهانه برقراری امنیت و ثبات در ایران. چون این ناامنی ها در کنار مرزهای آنها بود و آنها می توانستند دخالت نظامی کنند. همچنان که تا حدی هم این کار را کرده اند. یعنی بالاخره نیروهای روسی وارد تبریز شدند و نیروهای انگلیسی به جنوب ایران لشکرکشی کردند ولی این لشکرکشی ها خیلی بیش از اینها می توانست گسترده تر شود.

آیا نقل و قوع شورش و قیام در شهرهای مختلف، در روزنامه صوراسرافیل ناشی از تقویت

وجه خبری روزنامه است یا در راستای موضع گیری سیاسی آن؟

روزنامه صوراسرافیل دارد می گوید که فعلا دولت ما نمی تواند امنیت را در مملکت برقرار بکند و شیرازه امور کشور از دستش خارج شده .

در شماره های صوراسرافیل چاپ سوئیس ، چند مورد استناد به مواد قانون اساسی مشروطه شده است . از جمله اصل ۳۹ آن که می گوید هیچ پادشاهی نمی تواند بر تخت سلطنت جلوس کند مگر اینکه قبل از آن تاجگذاری ، در مجلس حاضر شود . صوراسرافیل با این استناد به قانون اساسی بر آن است که بگوید محمدعلی شاه در مجلس حاضر نشده است و سوگند یاد نکرده است ، لذا تخلف از قانون اساسی داشته است .

بله ؛ محمدعلی شاه به مجلس نرفته بود . در نهایت قرآنی را مهر و امضا کرد و به مجلس فرستاد .

دهخدا با طرح این موضوع می خواهد بگوید پادشاه ، اعتقادی به قانون اساسی ندارد؟

بله ؛ می خواهد بگوید اعتقاد ندارد و از اساس ، شاه به حکومت مشروطه بی اعتنا است .

در مطلب چرند پرند دیگری به باورهای آدام اسمیت اقتصاددان انگلیسی و پدر اقتصاد اشاره می کند و می گوید تو پدر اقتصاد نیستی و اشتباه کردی که در مورد اقتصاد نظر داده ای .

دهخدا بعد اشاره می کند به فعالیت های درآمدزای محمدعلی شاه . جمع بندی شما از طرح

این نوع مباحث از سوی دهخدا چیست؟

خیلی طنز در آن نهفته است . برای اینکه آدام اسمیت می آید چند تا منبع تولید ثروت را نام می برد . بعد می گوید پادشاه ایران بدون اینکه این کارها را کرده باشد ثروت کسب کرده است و پول زیادی دارد . دهخدا مثلا می گوید که شاه آمده مراسمی برای پسرش گرفته و از این راه توانسته پولی فراهم کند و بفرستد برای سرکوب تبریزی ها و یعنی به یک صورت شاه را نیشخند می کند و آن اوضاع مالی و نظام سلطنتی را که از چه راه هایی پول تهیه می کند و چه کار می کند . دهخدا از این طریق دارد عقب ماندگی حکومت ایران را نشان می دهد . من تصورم این است که اشاره به آدام اسمیت از این راه است که تو اسمت پدر علم اقتصاد است اما ما کسی را داریم که بیش از تو اقتصاد می داند و با اینکه هیچ کاری نکرده ولی پول به دست آورده است .

این نوع اظهار نظر ها و چاپ در رسانه ها به طور اساسی اعتبار و حیثیت حکومت ایران را

زیر سوال می برد یا نه؟

فقط چاپ در صوراسرافیل ، به تنهایی کافی نبود . اما وقتی اخباری در مورد ایران در نشریات خارجی چاپ می شد ، گاه مقامات کشورهای دیگر موضع گیری می کردند از جمله اینکه گفت و گو هایی در مجالس برخی کشورها مثل انگلستان ، فرانسه و مانند اینها مطرح می شد . بعضی

از روزنامه‌های منتشر شده در آلمان، فرانسه و امثال آن به مسائل و اخبار ایران توجه می‌کردند و همه اینها موثر بود.

حتی در مجلس دومای روسیه هم نمایندگان اعتراض کردند که به چه علت یک نظامی روسی به نام لیاخوف آمده و کمک کرده به شاه ایران برای اینکه مجلس ایران را به توپ ببندد.

در مجموع این نوع اعتراض‌ها دارد بلند می‌شود و حیثیت دولت ایران را دارد از بین می‌برد و دولت ایران را خیلی دولت عقب‌مانده، بدون تمدن و وحشی نشان می‌دهد. حتی روزنامه‌های کشورهای عربی مثل مصر اخبار ایران را انعکاس می‌دادند. مخبر السلطنه هدایت نیز در کتاب «خاطرات و خطرات» خودش کاریکاتور چاپ شده در روزنامه‌های مصر را می‌آورد که جریان به توپ بستن مجلس شورای ملی است. حتی قیافه محمدعلی شاه را نتوانسته بودند به درستی تصویر کنند. چون ظاهر اعکسی از محمدعلی شاه در دست نداشته‌اند ولی درج این اخبار و چاپ کاریکاتور در مطبوعات مصر نشان می‌دهد که در آنجا هم به مسائل ایران توجه می‌شد.

بنابراین رسانه‌های گروهی کشورهای مختلف به این صورت به دولت ایران حمله می‌کردند. در این میان صوراسرافیل خیلی خیلی نقش جزئی می‌توانست داشته باشد و امکان بیشتری نداشت. به هر حال صوراسرافیل سوئیس هم در چارچوب کلی قرار داشت.

شماره سوم روزنامه صوراسرافیل چاپ سوئیس هم شامل ۸ صفحه دیگر است. در یک جمع‌بندی کلی، شما مطالب این شماره را به چه صورت ارزیابی می‌کنید و آیا در این شماره به ماهیت روزنامه‌نگاری نزدیک‌تر شد یا در حد همان شماره‌های اول و دوم باقی ماند؟

به نظر من در همان حد است. من می‌گویم در کل اگر بخواهیم داوری بکنیم شماره سه روزنامه هم به همین صورت بود. یعنی آنچنان اثری از صوراسرافیل تهران نمی‌بینیم که می‌توان آن را نامه آزادی گذاشت. این نوع تاثیرگذاری به معنای واقعی کلمه را در شماره‌های روزنامه صوراسرافیل چاپ سوئیس نمی‌بینیم.

دهخدا نیز در روزنامه‌نگاری خودش موفق نیست چه در سوئیس و چه در اسلامبول. یعنی دیگر دوره روزنامه‌نگاری دهخدا به سر رسیده است.

به نظر شما دهخدا همه حرف‌های اصلی خود را گفته بود و حرف جدیدی برای گفتن نداشت؟

دهخدا دیگر حرف جدیدی نداشت.

در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی هم؟

یک بار سال‌ها بعد با دهخدا صحبت کردند که چرا هرگز دیگر چرند پرندی مثل چرند پرند صوراسرافیل چاپ تهران ننوشتید. دهخدا در جواب می‌گوید که شما شور و حال دوره مجلس

اول را به من بدهید و همان شرایط را به وجود بیاورید و همان همکاران را در کنار من بگذارید تا من دوباره مثل همان مطالب را بنویسم .

میرزا جهانگیر خان که به دستور محمد علی شاه اعدام شده بود را چگونه می توانستند در کنار دهخدا بنشانند؟

حرف دهخدا همین است . می گوید در آن حال و هوا و آن شرایط که میرزا جهانگیر خان بود و مردم بودند و وضع فرق می کرد . او می گوید سوداها و آرزوهای و وجود داشت در آن زمان که در حال حاضر نیست . به هر حال بعد از استقرار حکومت مشروطه ، جو واقعا متشنجی در ایران حاکم شد که ناشی از فروریختن استبداد بود .

ولی شما گفتید که دهخدا سرخورده شده بود . آیا ناراحتی و سرخوردگی دهخدا ناشی از این بود که با تغییر سریع می توان جامعه را به پیشرفت رساند؟

بله ؛ من با شما موافقم . شاید این حرفی هم که دهخدا می زند بهانه است . یعنی به خاطر سرخوردگی اش از عالم سیاست دارد این حرف را می زند ولی در خود حرف هم ، حقیقتی نیز هست . البته شرایط عوض شده و دهخدا دیگر نمی تواند در این شرایط جدید ، شکوفایی نشان دهد . این را هم بگویم که وقتی دهخدا به ایران بر می گردد ، تقاضا می کند که نشریه ای به نام «نصف صور اسرافیل» چاپ کند . حتی در بین اسنادی که هست می گوید این تعداد چند هزار نسخه را آماده پخش کرده ایم و روزنامه را به صورت هفتگی چاپ می کنیم .

مقصود دهخدا از «نصف صور اسرافیل» هم این است که میرزا جهانگیر خان کشته شده و او تنها مانده است . اما اصلا روزنامه نصف صور اسرافیل پخش نمی شود و دهخدا نیز دهخدای روزنامه نگار نیست .

آیا دهخدا در این مرحله متوجه می شود که در افتادن با باورهای خرافی و مسائل فرهنگی موجود در جامعه ، مبارزه شدیدی را می طلبد و دهخدا نمی توانست با این مسائل درگیر شود؟

شاید . همچنان که بعدها وقتی دهخدا می آید چرند پرندهای خود را ادامه می دهد لحن او به شدت انتقادی می شود نسبت به مردم . یعنی دیگر آن ظرافت و حال چرند پرند صور اسرافیل سال اول تهران را ندارد . در آنجا نسبت به مردم ، ملاحظت دارد و عقب ماندگی شان را تقصیر خودشان نمی داند ولی در چرند پرندهای جدید به شدت به مردم حمله می کند . حتی دهخدا می گوید چرا به من می خندید ، به خودتان بخندید که دارای این اخلاق هستید و این رفتار و کارها را انجام می دهید .

چه کارهایی؟

مثلا می گوید به این بختید که دختر خردسال خودتان را به عقد ازدواج درمی آورید یا به تفکر خودتان بختید که چنین خرافاتی را دارید .

یعنی گذر زمان ، دهخدا را به این نتیجه می رساند که مشکل ما ، عمدتا جنبه فرهنگی دارد تا سیاسی؟

بله و خیلی عمیق تر . شاید هم خودش را از نظر سیاسی مرد میدان نمی دید و فکر می کرد ممکن است آلت دست قرار بگیرد . همچنان که بعدها دهخدا این موضوع را به یکی از مبارزان می گوید که در دوره مجلس اول یا در دوره سیاست ام ، آلت دست شدم . یعنی اعتقادش این بود که کسانی که وارد سیاست می شوند و مثل خودش (دهخدا) هستند می توانند آلت دست کسانی قرار بگیرند که خیلی از اینها پخته تر هستند . به همین دلیل ، دهخدا سیاست را کنار می گذارد .

آیا شماره سوم صوراسرافیل چاپ سوئیس را هم سنگ یا روح القدس یا سروش می دانید که می گویند دهخدا در انتشار آنها هم نقش داشته است؟

صوراسرافیل چاپ سوئیس نسبت به روح القدس و سروش ، ارزش بالاتری دارد . نکته ای که در سروش سوئیس ، چشمگیر است این است که سرمقاله ها با زبان بسیار بسیار سنگین نوشته شده . یعنی الان برای خودمان ، مفهوم نیست از نظر لغاتی که استفاده می کند . اصلا این سرمقاله ها را برای یک ایرانی با سواد متوسط نوشته ؛ برخلاف حتی همان شماره هایی که در صوراسرافیل سوئیس دارد .

ولی ارزش و اعتبار مطالب روزنامه سروش اسلامبول را کمتر از صوراسرافیل چاپ سوئیس می دانید؟

بله ؛ صوراسرافیل چاپ سوئیس ، هم سنگ با صوراسرافیل چاپ تهران نیست . به خاطر مسائل مختلف و یک مقدار ارزش آن پایین تر آمده است . اما همین صوراسرافیل چاپ سوئیس را بر روزنامه سروش ترجیح می دهم .

اگر بخواهید کتاب خودتان را به چاپ دوم برسانید ، فکر می کنید ارزش ندارد مطالبی در مورد صوراسرافیل چاپ سوئیس هم بیاورید؟

شاید . برای اینکه من در این مورد به اندازه کافی یادداشت دارم . مطالبی هم که موجود بوده را خواندم . اگر فرصتی باشد یک فصل جدید از کتاب را به این موضوع اختصاص می دهم .

صوراسرافیل دوره دوم در سوئیس منتشر شد . شما هم فرصت مطالعاتی تان را در بریتانیا طی کرده اید و این کشور هم در اروپا قرار دارد . چرا ترغیب نشدید که در مورد آن سه شماره چاپ سوئیس تحقیق کنید؟

برنامه اولیه من این بود که واقعا همه شماره های صوراسرافیل را بررسی کنم . من تاجایی که

توانستم و دسترسی داشتم یادداشت برداشتم و فیش برداری کردم. اما وقتی که به مرحله نگارش رسیدم به ایران آمده بودم. در اینجا در ذهن خودم وقتی این موضوع را حلایی کردم دیدم شماره‌های صوراسرافیل ایران مسائلی را مطرح می‌کند که با شماره‌های سوئیس متفاوت است. ترجیح دادم در مورد صوراسرافیل چاپ تهران کتاب بنویسم که برای آزادی مبارزه کرده اینکه فقط دنبال دهخدا بروم. به نظر من، این روزنامه صوراسرافیل چاپ تهران است که ارزش دارد. اما اگر خوانندگان احساس کنند که نیاز به این است که کتاب به شماره‌های صوراسرافیل چاپ سوئیس هم کشیده شود در مورد آنها هم بحث می‌کنم. شاید در فرصت دیگری، این کار را انجام بدهم.

با توجه به اینکه صوراسرافیل دوره دوم در اروپا چاپ شده، آیا احتمالاً می‌توان مدارک و اسنادی در مورد چاپ این شماره‌ها پیدا کرد و فرضاً دیپلمات‌های اروپایی در مورد آنها یادداشت‌هایی به جا گذاشته باشند؟

فرصت مطالعاتی من به خاطر مطالعه صوراسرافیل نبود. اما چون من در ذهن خودم داشتم که در مورد صوراسرافیل مطالبی چاپ کنم منابعی را که پیدا کردم مورد مطالعه قرار دادم و یادداشت برداری کردم یا مقاله‌هایی را زیراکس کردم و به ایران آوردم. خیلی از این مسائل مربوط به صوراسرافیل چاپ ایوردون سوئیس است و اسناد و نامه‌های متعددی را دربرمی‌گیرد. البته نامه‌هایی هم در ایران چاپ شده از جمله توسط آقای ایرج افشار. فکر نمی‌کنم کشورهای دیگر، اسناد بیشتری داشته باشند. مثلاً در اسناد وزارت امور خارجه بریتانیا مسئله انتشار این روزنامه در سوئیس اهمیت دیپلماتیک ندارد و کسی به آن توجه نمی‌کند، اما برای ایرانی‌ها مهم است که چه نامه‌هایی در این خصوص رد و بدل شده.

آیا در سوئیس اسنادی در این زمینه وجود دارد؟

من بررسی نکردم.

مهم‌ترین نوشته‌هایی که در مورد صوراسرافیل چاپ شده، شامل کدام موارد است؟

من اعتقاد این است که بخشی از کتاب دکتر فریدون آدمیت به نام فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت قابل توجه است. البته تمرکز او روی مقاله معروفی است در صوراسرافیل که من اسم آن مقاله را مقاله اقتصادی گذاشتم.

دکتر آدمیت، آن مقاله را تحلیل کرده است. آقای دکتر احمد سیف، همین مقاله اقتصادی را بررسی کرده و در مورد عقاید اقتصادی استاد علی‌اکبر دهخدا بحث کرده است. خانمی به اسم «سرور سرودی» که ایرانی الاصل است و در یکی از دانشگاه‌های خارج از کشور تدریس می‌کند، مقاله‌ای در مورد صوراسرافیل دارد.

در کتاب انقلاب مشروطیت ایران متعلق به خانم ژانت آقاری، بحث و تحلیلی در مورد هفته‌نامه

صوراسرافیل ارائه شده است . مجموعه مقالاتی را آقای ولی الله درودیان منتشر کرده است با نام دخوی نابغه . در آنجا مقاله‌های خوب و جاننداری هست در مورد مطالب صوراسرافیل .

باز همین آقای درودیان ، کتاب دیگری منتشر کرده به نام دهخدا ؛ مرغ سحر در شب تار . در آنجا هم چنین مجموعه مقالاتی به چاپ رسیده است . خانم بلقیس سلیمانی هم کتابی دارد به اسم هم‌نوا با مرغ سحر ؛ زندگی و شعر علی اکبر دهخدا .

خانم منصوره اتحادیه چطور؟

خانم اتحادیه در کتاب پیدایش و تحول احزاب مشروطیت به صورت خیلی مختصر به این روزنامه پرداخته است .

در مورد اینکه کل شماره‌های چاپ صوراسرافیل چاپ تهران و سوئیس را منتشر کرده ، چه نظری دارید؟

بله ؛ خانم اتحادیه مجموعه شماره‌های صوراسرافیل را منتشر کرده و مقدمه‌ای هم بر آن نوشته است .

پس شما این کتاب‌ها و مقالات در مورد صوراسرافیل را می‌پسندید؟

به اعتقاد من اینها بهترین مجموعه‌ها و مقالاتی هستند که تا به حال در مورد روزنامه صوراسرافیل چاپ شده است .

شعبه پژوهش‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی